

چاپ سوم

واقف، شاعر زیبایی و حقیقت

پژوهش: ح. صدیق



بهاء : ۵۰ ریال

در این کتاب ، زندگی و اندیشه‌های ملانپاه واقف سراینده‌ی آذربایجانی همزمان با آغامحمدخان با مراجعه به منابع کهن و پژوهش‌های ادبیات‌شناسان معاصر تدوین شده است و چهره‌ی واقعی و مترقی این شاعر که شیفته‌ی زیبایی‌های طبیعی سرزمین خود بود و در پرداخت مضامین شعری کلاسیک سبکی نو ایجاد کرد و رئالیسم را در ادبیات آذربایجان بنیان گذاشت و آن را سرشار از مضامین انسانی کرد ، بازنموده شده است. واقف به‌خلاف برخی از شاعران گذشته‌ی آذربایجان که به‌علل سیاسی و اجتماعی به‌فارسی شعر می‌سرودند ، آثارخلاقه‌ی خود را به‌زبان مادری خویش به میراث گذاشته است و در رشد و تکامل زبان ادبی آذربایجان نقش‌عظیم تاریخی خود را بازی کرده است و توجه به مسایل اجتماعی و آوردن مضامین ملموس به ملک شعر را بدعت گذاشته است.

شماره‌ی ثبت ۱۴۴

انتشارات گنج‌شیرک

شاهرضا مقابل دانشگاه تلفن ۴۳۴۷۹ - ۴۲۵۷۹

واقف ، شاعر زیبایی و حقیقت

در شرح زندگی و اندیشه‌های ملاپناه واقف شاعر آذربایجانی
همزمان با آغامحمدخان قاجار

تالیف

ح . صدیق

انتشارات گوتبرگ

۱۳۵۴

کتاب‌نما:

۷	منحی	مدخل
۹		زمینه‌ی سیاسی
۱۹		زاد و مرگ
۲۵		زمینه‌ی ادبی
۳۵		تغذیه از فولکلور
۴۰		رئالیزم واقف
۶۶		نقش ادبی
۷۴		درباره‌ی واقف
۸۳		بعضی ایضاحات
۸۵		کتاب‌نامه

مدخل

این مجموعه، وظیفه‌ی بررسی و تحلیل احوال و آثار ملاپناه واقف‌شاعر رنالیست و مبارز پیشه‌ی دو قرن پیش آذربایجان را بعهدہ گرفته است که چندسال قبل بدنبال تدارك منابع و مآخذ جهت تدوین و تألیف تاریخ زبان و ادبیات آذری برای خوانندگان فارسی زبان، تهیه شد. و در این فرصت بی‌توجه به نقائص و نارسائی‌های آن، اقدام به چاپ می‌شود.

در تهیه‌ی مجموعه‌ی اصلی که در عرفه‌ی جشن دویست و پنجاهمین سال تولد واقف تدوین شده بود، بیشتر منابع واقف‌شناسی از جزوه‌ها و کتاب‌های درسی تادواوین و کتب کلاسیک و آثار پژوهشی آکادمیک و منظومه‌ها و پاوست‌های نویسندگان

معاصر بررسی و تدقیق شده بود که در تنظیم دوباره‌ی یادداشتها و باز نویسی مجدد، مجموعه‌ی حاضر آماده شد.

کوشش بر این بوده چشم اندازی واقعی از جریان های سیاسی و اجتماعی عصر واقف و خطوط و سایه روشن های برجسته از افکار و آثار وی پیش روی خواننده‌ی فارسی زبان ترسیم شود.

از آنجا که در کشور ما زندگی گزاری و شرح حال نویسی و تجزیه و تحلیل آثار چهره های ادبی کلاسیک نتوانسته تاکنون اسلوب منطقی و اصولی بیاید، این مجموعه در عین متفاوت بودن با همه‌ی شرح احوال های جاری اساتیدی، در شکل ابتدائی فورم بندی و کیفیت القاء و تحلیل علمی آثار قدما در زبان فارسی باقی خواهد بود. تنها این امید آوری هست که بتواند تا حدودی دورنمایی صحیح و واقعی از مقطعی خاص و سجه‌وی در تاریخ حیات ادبی مردم آذربایجان بدست دهد، ظن قوی می رود که انتقادهای خوانندگان خواهد توانست جنبشی در این ساحه را باعث شود.



واقف ، شاعر زیبایی و حقیقت



-
- ☐ واقف ، شاعر زیبایی و حقیقت
 - ☐ تألیف حسین محمدزاده صدیق
 - ☐ چاپ اول ، تبریز ، ۱۳۴۷
 - ☐ چاپ دوم ، تهران ، انتشارات پویا ، ۱۳۵۲
 - ☐ چاپ سوم تهران ، انتشارات گوتنبرگ ،
 - ☐ تهران ، شاهرضا ، روبروی دانشگاه ، تلفن :
 - ☐ بهار ۱۳۵۴
 - ☐ افست حیدری ، تلفن : ۵۳۲۹۵۲





«قلعه‌ی شوشا»

تصویر: از واسیلی فردوروویچ کیم ، ۱۸۶۱ .
نقل از مجله‌ی «اخبار آکادمی علوم ج. ش. س. آذربایجان» ، ش ۳ ،
باکو ، ۱۹۷۲ .

زمینه ی سیاسی

ظهور شاه اسماعیل خطائی و تشکیل دولت وی را ، در تاریخ ادبیات آذربایجان ، رستاخیزی در حیات ادبی و مدنی بحساب می آورند . بدیگر سخن ، این دوره ، زمان رسمیت پذیرفتن ادبیات و زبان آذربایجان شمرده می شود .

دولت شاه خطائی - چنانکه میدانیم - با نهضت قزلباش ها که در زمان سلطنت مغولان تشکیل یافته بودند ، مربوط بوده است و عموماً بر اثر مساعی قبایل چادر نشین آذربایجانی (= ترك) روی کار آمده بود و زبان ترکی آذری زبان رسمی و درباری دولت اعلام شده بود .

شاه خطائی در زمان حکومت خود، سنی ها، غلات شیعه ، همه ی «بددینان» و آزاد فکran را اذم تیغ می گذراند و عصیان های مردمان گیلان ، ترکمن، اوزبك و جز آن را با خشونت فرو می نشاند ، ولی علیرغم این اعمال ، در ادبیات مردمی و فولکلور تاریخی آذربایجان ، در سیمای سرکرده ای ناجی و مردم دوست تصویر شده است . چنانکه حماسه ی

عشقی پرشکوه و منظوم «شاه اسماعیل»، ودهها افسانه و ترانه‌ی فولکلوریک دیگر در ستایش کارهای نیک او خلق شده است.

علت آن، صرف نظر از اینکه ریشه‌های اقتصادی - اجتماعی دارد (مثلا تقلیل خراج روستاهای آذربایجان تا یک ششم محصول و جلب بینوایان روستا)^۱ می‌تواند بر پایه‌ی خدمات ادبی و مدنی وی در آذربایجان استوار باشد که با اعلام رسمیت زبان آذری و دستور تدریس آن در تکایا و مدارس و پرورش و دلجوئی شعرائی نظیر ملک الشعرای بهار و کشوری، و تفتیه و توسعه‌ی قلمرو شعر و ادبیات آذربایجانی خدمت شایان توجهی به تاریخ قومی خود کرد.

پس از شاه اسماعیل خطائی و در دوران ضعف امپراتوری صفویان و پس از سقوط آن، آذربایجان و سرزمین‌ها و منطقه‌های اطرافش عرصه‌ی تاخت و تاز سه امپراتوری ایران، عثمانی و روسیه و خان‌های محلی بود،

در دوره‌ی حکومت افغان‌ها در شرق میانه، امپراتوری عثمانی آذربایجان را اشغال کرده بود و رشک امپراتوری روسیه را افزوده بود. از سوئی هم پی‌دربی در این سو و آن سوی آذربایجان، خیزاب‌هایی از طرف مردم برای برقراری حکومت مستقل بعمل می‌آمد. در سال ۱۱۴۶ ه. دولت روسیه با نادرشاه افشار که تازه روی کار آمده بود، پیرامون دفع دولت عثمانی از آذربایجان مذاکره کرد. مذاکره منجر به این شد که نادرشاه با سپاهی عظیم همراه سفیر روسیه عازم آذربایجان گردید، پس از قلع و قمع و قتل عام و کشتار مناطق جنوبی آذربایجان، وارد شیروان شد و در کنار رود کور، سرخای خان - یکی از قهرمانان داغستان - را از پسای درآورد و شاماخی و گنجه را اشغال کرد.

پس از سرکوب شدن تظاهرات و تلاطمات اجتماعی، در ۲۶ محرم ۱۱۴۸ (۱۱۱۴ ش - ۱۷۳۶ م.) جنگ هولناکی میان سپاه دولت عثمانی و دولت ایران در محلی به اسم مراد تپه در مغرب ایروان بر سر تصاحب آذربایجان در گرفت که منجر به شکست عثمانی و قتل عبدالله پاشا و مصطفی پاشا حاکم دیار -

بکر و انعقاد صلحنامه بین دولتین شد که در آن گفته می‌شد: « از مملکت آذربایجان تنها قارص در تسلط عثمانی بماند . »

سپس نادر شاه کلیدی خان‌ها و استقلال طلبان محلی آذربایجان و اطراف آن را سرکوب و معزول کرد ، از جمله تهمورس پادشاه گرجستان را نابود نمود و آدم تازه مسلمانی با اسم علی میرزا را حاکم آنجا کرد ، نیز بمدت هفت ماه سرگرم قتل عام و سرکوب کردن مردم داغستان و لزگی شد و آخر سرش هزار خانوار از سکنه‌ی اطراف تفلیس را بخراسان کوچاند .

و وقتی متوجه نیرومندترین عصیان آذربایجان یعنی دولت پناه علی بیگ - فرمانروای قاراباغ - شد ، دستور کوچ مردم این ایالت را به سرخس و فرمان قتل پناه علی و دیگر عصیانگران را صادر کرد .

پناه علی پس از وقوف برخواست نادر شاه ، با سران و رهبران شورشی به کوهستان های زادگاه خویش پناهنده شد و تا پایان روزگار نادر ، در حال نیمه فراری به جنگ و مبارزه بادولتیان پرداخت .

پس از قتل نادر شاه ، مردم کوچ نشین قاراباغ که تبعیدی سرخس بودند ، امکان بازگشت به موطن خود را یافتند . بازگشت مردم برجسارت و جرأت پناه علی و یارانش افزود . او محرومان و بینوایان شهر و روستا را دور خود گرد کرد و بطور علنی وارد مبارزه با اشغالگران شد . شورش وی سبب بروز تحرك و جنبش های دیگر نیز در ایالات مختلف آذربایجان که در تسلط دربار نادر بود ، گردید .

اساساً ، پس از مرگ نادر شاه ، مردم آذربایجان ، که در کوران جریان های مختلف بودند ، برخود جنبیدند و به شکل تشکیلات خان نشین آغاز کردند ، و خان نشین های ماکو ، خوی ، قاراباغ . شیروان ، باکو ، گنجه ، شکی و جز آن یکی پس از دیگری ظهور کرد که اکثر آنها برای مقابله در برابر هجوم های عناصر ایرانی و استیلا های خارجی مستقیماً از خان نشین قاراباغ (بسرکردگی پناه خان) جسارت و الهام گرفته ، استمداد معنوی و مادی می کردند .

پناه خان (= پناه علی بیگ) بسال ۱۱۲۷ شمسی (۱۷۴۸ م.) برای مقابله

باحیله‌های شاهرخ‌میرزا که پس از عادل‌شاه بر تخت سلطنت ایران نشسته بود ، قلمه‌ی مستحکمی در بایات بنا نهاد و در ۱۱۳۱ ش . (۱۷۵۲ م .) قلمه‌ی دیگری در شاه‌بولاق ساخت و دربار خانی خود را هم به همین مکان کوچ داد .

روی کار آمدن محمدحسن‌خان قاجار و بروز حوادث تازه در دربار ایران ، پناه‌خان را وادار به تدابیر تدافعی بیشتر کرد . وی در سال ۱۱۳۳ ش . (۱۷۵۴ م .) دژ استواری که در حیات سیاسی و اجتماعی و فرهنگی آذربایجان رل مهم و اساسی بازی کرده است ، یعنی شهر شوشا ، را بنا نهاد .

یکسال پس از بنای شهر ، محمدحسن‌خان با لشکری جرار به آن سوی تاخت و لاکن نتوانست از خاتون بدان طرف گام بگذارد . همچنین هجوم‌های دیگر نظیر هفت هجوم پی‌درپی فتح‌علی‌خان به این ایالت برای اسارت مجدد مردم آنجا بی‌ثمر ماند .

پس از مرگ نابهنگام پناه‌خان ، پسرش ابراهیم خلیل‌خان با دنبال کردن اندیشه‌های پدرش ، خواست‌های او را بجای آورد .

در عهد وی ادبیات و هنر آذربایجان امکان رشد و تحول یافت . در زمینه‌های شعر ، نثر ، موسیقی ، نقاشی ، خوشنویسی ، معماری و جز آن آثار ارزنده‌ای بوجود آمد . ادبیات شفاهی خلق در مسیر رشد سریع افتاد ، عاشق‌های ورزیده‌ای ظهور کردند که بعدها استاد و الهام‌بخش عاشق‌های دیگر شدند .

دواین سال‌ها شوشا به مرکز علم و ادب تبدیل گشت و یکی از شهرهای بزرگ آذربایجان بحساب آمد .

منطقه‌ی قاراباغ - خاستگاه واقف - همچون دیگر ایالات و مناطق آذربایجان ، پس از شاه‌خطائی و بویژه از زمان نادرشاه و پتر کبیر ، عرصه‌ی تاخت و تاز بود . از سوئی دولت روسیه میل داشت با تصرف آذربایجان ، به دریای آزاد دست یابد و پتر همین وصیت را کرد و مرد . از سوئی دیگر امپراتوری ایران مایل نبود مناطق زرخیز این سرزمین را از دست بدهد و برایش ارزش حیاتی نظامی - اقتصادی داشت ، چرا که پس از کشف شدن راه‌های جدید دریائی میان شرق و غرب در سده‌ی ۱۸۷۰ . موقعیت اقتصادی حکومت  و راه تجارت خشکی

میان اروپا و هندوستان از سرزمین‌های تحت استیلای آن می‌گذشت ، بخطر افتاده بود و بر همین اساس حکومت برای تأمین مخارج دربار ، هزینهی سپاهیگری و جز آن باعمال استثمارگرانهی خود وسعت میداد و از دست‌دادن دیار زرخیزی چون آذربایجان را به‌ارزان نمی‌گرفت. و این امر خود شرایط و امکانات قابل توجهی برای آغاز مبارزه‌های استقلال طلبانهی آذربایجان بوجود آورد .

در این مقطع تاریخی خاص و تحت چنین شرایط ، که کشاکش‌های مذهبی نیز مزید بر آن می‌شد ، در آذربایجان خان‌نشین‌های متعددی یکی پس از دیگری بوجود آمد . در سال ۱۱۵۸ هـ . (۱۱۲۲ ش - ۱۲۴۳ م) حاکم دست نشاندهی نادرشاه ، ملک نجف ، در شکی بدست چلبی‌خان کشته شد و نخستین خان‌نشین این مقطع در سدهی ۱۸ م ، بنام خان‌نشین شکی فورم گرفت و تجزیه و استقلال طلبید . نادرشاه حتی بسال ۱۷۴۷ باین خان‌نشین یورش برد ولی بگفتهی «نبی» شاعر دربار چلبی‌خان ، نتوانست کاری از پیش ببرد: نادرشاه وقتی که با صد هزار سپاهی بر تو تاخت ،

تو رویارو به نبرد ایستادی ، چه کسی این جسارت را داشت !

برگشت ، رفت و از کار خود شرمسار گشت .^۱

و قتل نادر این مبارزه‌های استقلال طلبانه را توسعه داد و سبب ایجاد خان‌نشین‌هایی دیگر نظیر خان‌نشین‌های ماکو ، خوی ، سراب ، نخجوان ، شیروان ، طالش ، دربند ، باکو ، قوبا و قاراباغ گردید .

حاکمان خان‌نشین‌های قاراباغ ، شکی و قوبا (= قبه) برای ایجاد حکومت واحد و متحد ، دست و پا زدند و پس از مرگ نادر نیرومندتر شدند . حتی چلبی‌خان تبریز را نیز از دست دولتیان رها نند .

فتح‌علی‌خان حاکم خان‌نشین قوبا ، ۳۱ سال از عمر خود را وقف تلاش

۱- شاه نادر چون گتیردی اوستونه یو مین سوار ،

سن برابر جنگه دوردون ، کیمده وار بو اختیار ا

دوندو گتندی ، خجلیتیندن آخرا ولدو شرمسار .

در راه ایجاد اتفاق و اتحاد میان خوانین ساحل خزر تا اردبیل کرد . آقا محمد خان قاجار از این اتحاد و همدستی استقلال طلبان بوخت افتاد . بویژه که خان نشین های آذربایجان بخلاف دربار های ایران و عثمانی ، اهمیت تجارتی بین المللی خود را نگهداشته بودند ، زیرا راه بازرگانی خزر - ولگا در اهمیت خود باقی بود و تجارت میان خان نشین ها و سرزمین های قفقاز با روسیه رفته رفته ترقی و توسعه می یافت و این مسأله برای دربار شاه قاجار ارزش حیاتی داشت .

و همین ، انگیزه ی اصلی حمله ها و هجوم های پی در پی لشکریان آغامحمد خان به آذربایجان بود . در تواریخ مسطور قاجاریه ، جای جای باین خون - خواری ها اشاره شده است .

صاحب ناسخ التواریخ در ذکر وقایع سال ۱۲۱۵ ه . به برخی از این اتفاقات چنین اشاره می کند :

«... سلیمان خان را با شش هزار مرد به طالش فرستاد تا اهالی آن اراضی را بمعرض نهب و غارت در آورده بزرگان آن جماعت را با زن و فرزند بزنجان فرستاد... شهریار از آن پس فرمان داد تا سراب را خراب کردند و هم به آتش سوختند...» (ج ۱ ص ۳۰ و ۳۱)

در همین زمان ابراهیم خان ، پایه های حکومت خویش را استوارتر می کرد و خان نشین های دیگر جسارت طغیان و شورش می یافتند .

در این گیر و دار ، هراکلیوس ، والی گرجستان ، سراز اطاعت دربار قاجار پیچید و برای نجات گرجی ها از زیر فشار و ایذا و آزار روحانیان و ملوک الطوائف مسلمان از دولت روسیه استمداد کرد .^۱ این عمل آغا محمد خان را هارتر کرد .

بروایت مورخان ، آغامحمد خان - که بیش از همه از خان نشین قارا باغ

۱- ... و سبب این کار این بود که می خواست رعایای خود را که عیسوی بودند از تعدی و تجاوز بزرگان مسلم برهاند . تاریخ سر جان الملکم (ج ۲ ص ۱۰۳)

واهمه داشت^۱ - نزدیک به شصت هزار سپاهی جمع کرد و پنجاه و سه روز از نوروز گذشته (سال ۱۲۱۰ هـ . ۱۷۹۵ م .) از تهران به حرکت درآمد . پس از قتل و غارت مجدد در ایالات سراب^۲ ، خلخال و اردبیل ، به کناره های رود ارس رسید ، سپاهش را سه قسمت کرد : يك قسمت از طرف راست بجانب مغان ، شیروان و داغستان تاختند ، افواج میسره بسوی ایروان پایتخت ارمنستان ، و خودش با قلب سپاه بطرف قلعه ای شوشا مرکز فرمانروائی قاراباغ ، محل حکومت ابراهیم خان .

گفته شده که سرزمین های قفقاز و ایالات آذربایجان پس از قتل نادر ، عملاً مستقل شده بودند و خان نشین های شمالی و جنوبی آذربایجان بسوی همبستگی و اتحاد می رفتند . آغامحمدخان از آن جهت بیشتر به فتح این سرزمین ها (گرجستان ، ارمنستان و آذربایجان) اهمیت میداد که می توانستند منبع مواد خام و بازار فروش مصنوعات ایران گردند^۳ .

خان قاجار برای یکسره کردن کار این سرزمین ها ، نخست سفیری پیش هراکلیوس فرستاد و او را به اطاعت خواند . هراکلیوس سرباز زد . آغامحمدخان بسوی تفلیس پایتخت گرجستان تاخت ، هراکلیوس بمجرد شنیدن خبر حمله ،

۱- «... خان نشین قاراباغ یکی از خان نشین های نیرومند بود و می توانست سیاست مستقلی را در پیش گیرد .» آرازداداش زاده ، «ملاپناه واقف» ، باکو ۱۹۶۹ ، ص ۱۵ .

«... و هم در این سال بود ابراهیم خلیل خان با والی تفلیس طریق و داد و حفادات گرفت و بزرگان شیروان و شاماخی و قوبا و دربند را با خود تألیف داد .» ناسخ التواریخ ص ۳۸

۲- صادق خان شقاقی ، حاکم خان نشین سراب ، پس از شکست از آغامحمدخان «طریق فرار برداشته تا قاراباغ عنان باز نکشید و در پناه ابراهیم خلیل خان چوشیر بیارمید» . همانجا ص ۳۱

۳- تاریخ ایران ، ترجمه ی کریم کشاورز ، ج ۲

با همراهان خویش- که قریب يك چهارم سپاه قاجار می‌شد- از تفلیس بیرون شد و به مسافت پانزده میل دور از شهر فرود آمد و نبردی سخت کرد .
 و منقولست که گرجیان در این کارزار غایت جلالت و بهادری ظاهر ساختند .
 اما بالاخره کثرت بر شجاعت غلبه کرده شکست بر گرجیان افتاد .
 هراکلیوس با جمعی از متعلقان و بعضی از لشکریان به کوه پناه برده عساکر ایران داخل تفلیس شدند و قتل و غارت شروع شد . یکی از مورخین مسلم که تاریخ آغامحمدخان را می‌نویسد ، بعد از آنکه آثار عدوان و طغیان را که از مسلمین در آن روز بظهور رسید شرح میدهد، می‌گوید که بهادران آن روز را بر کفار گرجستان نمونه‌ی روز محشر ساختند . مشکل است عدد کسانی را که در آن داهیه‌ی عام بقتل رسیدند تخمین کرد ، تعصب مذهبی دامن زن شعله‌ی غضب سبعی بر سپاهیان گشت . هرجا کلیسایی بود با خاک یکسان نمودند و هر جا کشیشی یافتند ، بکشتنش شتافتند پسران نیکو شمایل و دختران مرضیه‌الخصال فقط از مرگ رستند و به اسیری رفتند .^۱
 آغامحمدخان با تصرف و غارت تفلیس ، ۲۲ و بقولی ۲۵ هزار مرد و زن غیر نظامی و بی‌آزار گرجی را به بردگی برد و بعدها در تهران بکار گماشت .

وی پس از تعیین حکام دست نشانده‌ای در تفلیس ، شیروان و ایروان به گنجه تاخت و در نقطه‌ی تلاقی رود کور و ارس چادر زد .
 در این مدت ، مردم قاراباغ و پناهندگان دیگر ایالات آذربایجان ،

۱- سر جان ملکم ج ۲ ص ۱۰۵

این حادثه را ناسخ‌التواریخ (ص ۴۱ وقایع سال ۱۲۰۵) چنین یاد می‌کند : «آنگاه بشهر تفلیس درآمد و لشکر دست به یغما بر گشادند و چندانکه دانستند و توانستند از زر و سیم و دیگر اشیاء نفیسه حمل دادند پانزده هزار تن از زنان و دوشیزگان و مردان و پسران اسیر و دستگیر ساختند و کشیشان را دست بسته به رود ارس در انداختند و کلیساهای ایشان را بسوختند و بیوت و منازل ولات و رعایا و دیگر مردم را پست و هدم کردند .»

بسرکردگی ابراهیم خلیل خان و کیاست و دوراندیشی ملاپناه واقف، درقلعه‌ی شوشا جمع بودند و دربرابر سپاه خونخوار قاجار ایستادگی می‌کردند.

«چون بجهت عدم توپخانه، گرفتن قلعه درحیض امکان نبود، آغامحمد خان حکم داد تا اطراف و حوالی مملکت را عرضی نهب و یغما نموده چون قاع صفصف بی آب و علف ساختند.^۱»

آغا محمد خان وقتی با مقاومت شدید «مردمی بی سرو پا» بسرکردگی «چرچی زاده‌ای بی اصل و نسب»^۲ مواجه شد و مستأصل گشت، بیت‌زیر را نویساند و به ابراهیم خان فرستاد^۳ که :

ز منجنیق فلک سنگه فتنه می‌بارد

تو ابلهانه گرفتی میان شیشه (= شوشا) قرار !

و در جواب او، واقف - شاعر مبارزان دژ - چنین نوشت :

گر نگهدار من آنست که من می‌دانم

شیشه را در بغل سنگ نگه‌میدارد !

آغامحمد خان کینه بست و به تهران برگشت که تاجگذاری کند و سال بعد با سپاه گرانتری عازم آذربایجان شد. از سوئی هم کاترین دوم بمنظور اجرای وصیت پتر، چندین هزار سپاهی بسرکردگی گودویچ و زوبوف به سرزمین‌های قفقاز فرستاد. پیش از نهیب‌زدن آغامحمد خان، آذربایجان شمالی و بیشتر گرجستان معروض وحشیگری‌های سپاه دولت روس قرار گرفت. تا آنکه کاترین مرد و جانشینش پاول، سپاه را به مرکز امپراتوری، مسکو، فراخواند و آغامحمد خان «به مجرد شنیدن این خبر، احوال و ائصال را گذاشته جمعی به حراست آنها برگماشت^۴ و وحشیانه به آذربایجان تاخت. و چون به رود ارس رسید هنگام طغیان آب بود حکم کرد تا سواران عبور کنند، کشتی

۱- سر جان ملکم، ج ۲، ص ۱۰۶

۲- بگفته‌ی ناسخ التواریخ

۳- ناسخ ص ۳۹

۴- سر جان ملکم ج ۲ ص ۱۰۹

بقدر کفایت نبود ، لاجرم بسیاری به آب زدند و جمعی کثیر غرقه ی موجهی بلا گشتند .^۱

بهار سال ۱۲۱۲ ه . (۱۱۷۶ ش . - ۱۷۹۷ م .) بود که آغامحمدخان به شوشا تاخت ، متصرف شد و «مبدل به زندانی مستحکم ساخت» . بسیاری از مردم و مشاهیر را بقتل رساند و ؛ ملاپناه واقف شاعر ، منفکرو وزیر دورانیش تمام آذربایجان را دستگیر کرد که به روزی دیگر بقتل رساند و به زندان انداخت ...

زاد و مرگ

ملاپناه واقف بسال ۱۱۳۰ هـ (۱۰۹۶)

ش... ۱۷۱۷ م.) در دهکده‌ی قیراق صلاحلی محال قازاخ، از ایالات شمالی آذربایجان، در خانه‌ی روستائی فقیری آقا مهدی نام چشم به جهان گشود.

هنوز چگونگی حیات دوران کودکی و جوانی او بر پژوهندگان ادبیات آذری پوشیده است. واقف شناسان با او از سال ۱۷۵۹ م. بعد آشنا هستند که در نتیجه‌ی هجوم فرمانروای ایالت گرجستان شرقی، به همراه بسیاری از مردم زحمتکش زادگاهش به قارا باغ کوچ کرد و نزدیک ده سال در قارا باغ در محله‌ی ترتر با سار اقامت نمود، بعدها به شهر شوشا، مرکز علم و ادب آذربایجان در آن زمان، رفت و در محله‌ی ساعاتلی مکتبی گشود، زندگی خود را با عریضه نویسی و تدریس بسر می‌آورد.

آنچه از دیوانش بدست می‌آید، اینست که در این سال‌ها حیات مشقت بار و فقر آلودی داشته است، چنانکه در قوشمای معروف «عبد آمد» می‌بینیم:

عید آمد و هیچ می ندانم چکنم !
 در خانه‌ی ما نیست پر آذوقه جوال .
 دیری ست برنج و روغن گشته تمام ،
 از گوشت مگو ، کشک بود خواب و خیال !^۱ (ترجمه)*

شناخته نیست که واقف از کی آغاز به سرودن شعر کرد و اشتها به شاعری پیدا کرد. آنچه را که پژوهشگران ادبیات آذربایجان روشن کرده‌اند ، اینست که در این سال‌ها علاوه بر آنکه بسبب معلمی و عریضه نویسی ، مورد احترام بود ، بوسیله‌ی سرودن اشعاری معروف به قوشما نیز که ملهم از احساس و زبان طبیعی مردم و در اوزان بومی هجائی ست ، در دل خلق راه یافت .

می‌توان گفت ، زندگی در شوشا و جوش خوردن با مردم و اشتها ، تحولی در حیات واقف پدید آورد . تجاریبی را که در حیات چهل ساله‌ی خویش ، در متن فقر و جهل دهات اندوخته بود ، در این دوره از زندگی بکار بست . بقراری که تحقیقات ادبی معلوم ساخته ، واقف علاوه بر شاعری و معلمی ، تیراندازی ماهر و معماری توانا بوده است و به نجوم ، بویژه مطالعہ‌ی حرکت سیاره‌ها نیز علاقه داشته است .

به‌تأکید آدولف برگر ، شرق‌شناس آلمانی ، ساختمان‌های بزرگ شهر شوشا زیر نظر او ساخته شده است ، چنانکه ملاولی و دادی شاعر هم‌عصرش نیز شعرهایی خطاب با او دارد که چنین استنباطی بدست می‌دهد :

استخر حق را فنائی در پی نیست ،
 از دکان وقوها از آن دور مباد !
 تا روز حشر قایم و استوار باد -
 بنای مسجدی که تو معمار راستینش باشی . (ترجمه)

۱- بسیاری از ترجمه‌های منظوم اشعار واقف که درین کتاب داده می‌شود از آن دکتر احمد شفائی مترجم فارسی‌گزیده‌ی آثار واقف است که با نشانه‌ی ستاره (*) مشخص خواهد شد .

زندگی واقف در شوشا مصادف با سال‌هایی است که ابراهیم خان به تشویق خادمان ادب و فرهنگ زمان می‌پرداخت و از هر سو شاعران، هنرمندان و مردان دوراندیش سیاسی و دیپلمات را بدربار خود فرا می‌خواند.

معروف است که، واقف گرفتگی ماه و زمین لرزه‌ای را پیش بینی کرده بود و خبر آن را به نزدیکترین دوست شاعر خود و دادی داده بود که اتفاقاً هردو پیش‌بینی صحیح از آب درمی‌آید و این خبر بگوش ابراهیم خان می‌رسد.

ابراهیم خان او را به دربار خود می‌کشاند. واقف در اندک زمان، چهره دربار و چه در میان توده‌های مردم، محبوبیت کسب می‌کند و در اثر کیاست، استعداد و دانش خود، از سمت امشیک‌آغاسی (= وزیر تشریفات) تا درجه‌ی وزیر اعظم ارتقاء می‌یابد و بگفته‌ی ادبیات شناس معاصر آذربایجان، آراز-داداش زاده: «مانند رجل دولتی دوراندیش و عاقلی شهرت می‌یابد».

واقف وزیر اعظم دربار ابراهیم خان اکنون فرصت داشت که نیروهای تدافعی محلی را در برابر هجوم‌های توسعه‌طلبان و اشغالگران مستحکم‌تر کند و نیز در نشأت و تحول بخشیدن ادبیات مردم و غنای زبان ادبی، گام‌های مؤثری بردارد. او در چهره‌ی یک شاعر روحیه‌ی مردم را نیرو می‌بخشید و در سیمای یک سیاستمدار به اداره‌ی امور خان‌نشین می‌پرداخت.

واقف در اقدامات سیاسی و دیپلماتیک خان‌نشین قاراباغ و مبادله‌ی سفرا و نامه‌ها میان شوشا و مراکز دول دیگر: پتربورگ، تفلیس، تهران، خان‌نشین‌های آذربایجان و دربار عثمانی؛ نقش مهمی را بازی کرد. گسیل سفیران و نامه‌ها و پیام‌ها همه تحت نظر مستقیم او صورت می‌گرفت.

واقف برای دست‌یابی کردن و ایجاد وحدت و یگانگی بین خان‌نشین‌ها و فرمانروایان آذربایجان و دیگر سرزمین‌های قفقاز، کوشش و مجاهدت‌های فراوانی صرف کرد و در این امر تدبیر و سیاست مفیدی ظاهر ساخت که بعنوان بینش سیاسی مترقی و خاصی نظر بسیاری از واقف‌شناسان زمان ما را بخود جلب

کرده است .

هواداری از اتحاد خان نشین های سرزمین های قفقاز و ایالات جنوبی آذربایجان ، اقدامات اساسی و اندیشه های دیپلماتیک در دفع اشغالگران و طرفداری از ایجاد روابط حسنه با دول روسیه و گرجستان برای دفع دشمن ؛ جهات اصلی بینش مرفقی سیاسی او می باشد که حکایت از دور اندیشی و سیاستمداری وی دارد . بگفته ی آرازداداش زاده « نظریات او درباره ی اداره ی خان نشین قاراباغ برای زمان خود بسیار مرفقی بود . »^۱

بی جهت نیست که در همین سال ها - سال های نقشه چینی های سیاسی برای دفع دشمن - میهن پرستی واقف برجسته تر و بارز تر به چشم می خورد . چنانکه در جای خود به بحث خواهیم نشست ، در همین سال ها به دادن تصاویری جاندار از زندگی مردم ایالات مختلف آذربایجان می پردازد و از فقر و نادانی توده ها و خرابی ها و فلاکت ها رنج می برد :

فشلاق قیراق باسان ، زمستان و خزان

هم چشم آران است ، تمامی جهان .

از فرط صفاست راحت جسم و روان

صدحیف که آبادی زیبایش نیست . (ترجمه) *

یورش خونین و سیمانه ی آغامحمدخان قاجار به آذربایجان ، می رفت تا آمال و آرزوهای این شاعر وطن پرست و آگاه زمان خویش را در زیر خاک های شهرها و دهات ویران شده ، کتابها و خزاین بتاراج رفته و بناهای سرنگون گشته مدفون سازد . ولی به زبان واقف : « این دماغ پرغرور پاهمال لکدها شد . » و او که زیاده بر بیست سال عراق عجم و پارس و سرزمین های مجاور آن را در خاک و خون کشیده بود ، سه روز پس از ورودش به شوشا ، وجودش بدست نوکران عاصی اش از صحنه ی گیتی زدوده شد . نوکرها شبانه « قدم در سراپرده ی شاهی نهاده با خنجر رشته ی عمریکی از مقتدرترین سلاطین ایران را قطع

واقف این واقعه را در نامه‌ای خطاب به ودادی چنین انشاء کرده است:
 ای ودادی ! بنگر این ایام کج رفتار را
 گردش دوران بی سامان و بی کردار را .
 کرده برخاک مذلت شاه را در لحظه‌ای ،
 حال بنگر ظالم با قدرت و قهار را .
 شب فروزان بد چراغی ، این سحر خاموش شد .
 بنگر آن اقبال شب ، این صبح پر ادبار را !
 چون جدا شد از بدن آن تاج زرین غفلتا-
 بنگر اینک در لکدها آن سر سردار را .
 کرد ظالم دوش بر قتل من بیچاره امر ،
 حال بنگر قدرت آن خالق غفار را ... (ترجمه)*

پس از این واقعه ، سپاه بیگانه سرگرم غارت و سپس عودت به ایران
 (= عراق عجم) شدند و سرکردگان سپاه گرم تفارق و جدال گشتند . واقف
 نیز که منتظر سپیده‌ی سحر و اعدام خویش بود ، بطرز معجزه آسایی از زندان
 رهید .

ولی دشمنان وطن خوار خودی در کمین بودند . محمدبیک جوانشیر که
 به‌دستاری نیروهای سپاه اشراف ناانسان و کودن از آشفتگی اوضاع سود-
 بسته ، زمام امور را در شوشا بدست آورده بود ، واقف سیاستمدار و شاعر
 را سدره خویش میدید ، او را بدسیسه‌ی روحانیان بی‌وجدان و سرمایه‌داران
 خونخوار در سال ۱۱۷۶ ش. - ۱۲۹۷ م. در سن هشتاد سالگی به‌مراه فرزندش
 بطرز فجیعی در مشرق شوشا در محلی موسوم به جیدیر دوزو (= میدان سابقه)
 به‌دار زد ...

دستور داد خانه‌اش را تاراج کردند و دست‌نویس‌های اشعارش را با آتش سوزاندند.

ولی واقف و اشعارش از بین نرفت، تندیش بر دل‌ها بجاماند و ترانه‌هایش بر لب‌ها نشست چرا که مرده‌ریگ او را زمینه‌ی ادبی و مدنی گرانها، دیرسال و سرشاری آفریده بود ...

زمینه‌ی ادبی

در تاریخ آذربایجان . واقف بیش از هر چیز برای خویش بعنوان شاعر جا باز کرده است . سده‌ی ۱۲ در تاریخ ادبیات آذربایجان «عصر واقف» نام می‌گیرد. واقف پس از فضل‌ولی ، درخشان‌ترین چهره‌ای است که تاریخ این سرزمین به مدنیت جهانی بخشیده است . با ظهور واقف «دوران فترت» تاریخ ادبیات ختم گردید و نفس تازه‌ای به کالبد آن دمیده شد.

شعر واقف نه زاده‌ی وحی و الهامات لاهوتی بود و نه بر اساس احساس‌های فردی و مجرد . ظهور وی علاوه بر علل سیاسی - اجتماعی که شرح مختصر آن گذشت ، زمینه‌ی ادبی و مدنی قابل ملاحظه‌ای داشت که مطالعه‌ی آن در دانش واقف شناسی عصر حاضر بایسته تشخیص داده شده است .

در بخش‌بندی تاریخ ادب و شعر آذربایجان ، واقف در دوره‌ی کلاسیک شعر جای می‌گیرد.*

در آستانه‌ی نهضت حروفیان - که دوره‌ی کلاسیک شعر آذربایجان را آغاز می‌کند - در این سرزمین ، رسم سده‌های پیشین - زبان عربی بعنوان زبان مذهبی و فارسی زبان ادبی - همچنان بقوت خود باقی بود. و آنانکه به زبان مادری خود شعر می‌سرودند و یا رساله می‌نوشتند، یا شاعران ذواللسانین بودند و یا سرائندگان غیر درباری و وابسته به طریقه‌های صوفیان .

قاضی برهان‌الدین ، گشاینده‌ی در صوفیسم به ادبیات آذربایجان ، از شعرای دسته‌ی دوم است. اکثر شاعرانی که پس از او به‌ترنم ایده‌های صوفیانه پرداخته‌اند، تحت تأثیر بیان و فورم شعری او بوده‌اند . و فقط در سده‌ی دهم هجری محمد فضولی توانست شعر صوفیانه‌ی آذربایجانی را به مسیر تازه‌ای بیندازد و رهبر و تأثیر بخش شعرای بعد از خود گردد.

برهان‌الدین موجد حکومت مستقل ناپایداری در بخشی از آذربایجان بود که تا مرگش اجازه‌ی دست انداختن و تجاوز به سرزمین خویش را به امپراتوری عثمانی و دولت تیمور نداد و سراسر عمرش را وقف مبارزه در این راه کرد. و در این مبارزه ، از استعداد شاعری خود سود می‌جست ، شعر را بمنزله‌ی حرب و سلاحی در برابر اشغالگر بکار می‌گرفت ، مردم میهنش را علیه خصم تهییج می‌کرد و نوای قهرمانی و جنگاوری داشت .

قاضی برهان‌الدین اشعار حماسی و قهرمانی‌اش را در فورم‌های فولکلوریک می‌سرود و غزلهایش که از نخستین نمونه‌های غزل آذربایجانی است؛ ساده، روان و بی‌تکلف است. در تغزلش، مضامین محبت، صداقت، مردانگی و

*- تاریخ ادبیات آذربایجان در سه دوره‌ی کلی زیر بررسی میشود:

۱ - دوره‌ی قدیم (آنتیک) از ظهور زرتشت تا تدوین کتاب دده‌قورقود.

۲ - دوره‌ی میانه (کلاسیک) از ظهور عمادالدین نسیمی تا ۱۹۲۰

۳ - دوره‌ی جدید (معاصر) از ۱۹۲۰ به بعد

که هر دوره به چند مرحله تقسیم شده است.

حسرت مترنم است .

پس از برافتادن قاضی برهان‌الدین، نهضت حروفیه آغاز می‌شود .
عمادالدین نسیمی شیروانی^۱ که پژوهندگان فن او را بحق پدر شعر کلاسیک
آذربایجان می‌دانند، وابسته به مسلک مذکور بود .

در تاریخ شرق میانه و نزدیک، حروفیگری به مسلکی اطلاق می‌شود که
در زمان استیلای تیمورلنگ بر آذربایجان و سوی‌های آن ، مردم این سرزمین
که مخالف این استیلا بودند، زیر پرچم آن به مبارزه با تشکیلاتی که منافع
حکومت را مدافعه می‌کرد، پرداختند .

این مسلک بتوسط فضل‌الله نسیمی تبریزی در انجام سده VIII
در استرآباد تأسیس یافت . فضل‌الله خود را منجی عالم می‌دانست که خدا و کنه
و حقیقت کائنات در وجودش تجلی کرده است و بوسیله‌ی حروف اسرار کائنات را
بازگو می‌کرد .

برای پذیرش فضل‌الله در شرق میانه، بویژه در آذربایجان ، زمینه‌ی
سیاسی و اجتماعی مساعدی وجود داشت چنانکه وی پس از پیاختن، در اطراف
واکناف آذربایجان طرفداران بیشماری یافت تا جائی که در نیمه‌ی اول سده‌ی
نهم در ایران (= عراق عجم) ، آذربایجان و ترکیه در مخالفت با دولت‌ها و
حکومتها، تلاطمات عظیم اجتماعی تولید کرد .

فضل‌الله در شیروان آذربایجان، رهبری تشکیلات خود را بعهده داشت .
در سال ۷۹۵ هـ . (۱۳۹۴ م .) پس از سوء قصد حروفیان به میرانشاه، بدستور
وی او را از شیروان به نخجوان آوردند و در «آلینچاق‌الاسی» بقتل رسانده ،
جسدش را برای ایجاد رعب و هراس در مردم و انتباه حروفیان در شهر
گرداندند و به تعقیب شدید حروفیان پرداختند، زیرا این مسلک به سرعت
«میان پیشه‌وران و ممتنودین شهر گسترش می‌یافت»^۲ .

۱ - نسخه‌ی خطی قدیم و کاملی از دیوان نسیمی در کتابخانه‌ی ملی تبریز
نگهداری می‌شود .

۲ - تاریخ ایران ، ترجمه‌ی کریم کشاورز .

ادبیات و هنرهای زیبا سلاح اقشار خاصی از حروفیان در مبارزه با دولتیان مناطق بود، از این رو بود که به تربیت شاعران و نقاشان و هنرمندان توجه زیادی می‌شد و هم از این راه تهییج و به‌عصیان واداشتن مردم و جمع‌آوری معتقدان و مریدان آسانتر می‌گشت.

حروفیان، بخلاف سنت آن عصر، بزبان بومی مردم، اشعار، منظومه‌ها و «کلام»‌های قهرمانی و شورانگیز می‌سرودند و زبان آذربایجانی را «زبان مقدس مسلک خود، همسنگ زبان عربی در اسلام» بقلم می‌آوردند.

در آذربایجان، مرکز حروفیان، شاعران برجسته‌ای نظیر نسیمی، حبیبی، شاه‌خطائی، کشوری، طفیلی و جز آن ظهور کردند و در تبلیغ اندیشه‌های این آئین فداکاری کردند.

نسیمی شاعر نامبردار آذربایجان و یکی از پیشوایان برجسته این مسلک، حصه‌ی مهمی از اشعار خویش را به تبلیغ مرام و آرمان‌های حروفی اختصاص داده است و سرآخر بسال ۱۴۱۷ م. بفتوای روحانیان اسلام، در حلب پوست از تنش کنده شد.

در لیرسم شورانگیز نسیمی، محبت، اعتراض به احکام شریعت، امیال آزادی، امید و مبارزه مترنم است.^۱ قهرمان لیریک او انسان فداکاری است که «سرخویش را چو گان میدان وحدت» می‌کند و کمال خود را در قربانی دادن خویش می‌داند.

مضامین شعری نسیمی و حروفیان، پس از آنکه تمامی آذربایجان زیر لوای حکومت مرکزی نیرومند و مقتدر شاه اسماعیل خطائی، اتحاد و تشکل خود را بازیافت و در پی رستاخیز بزرگ ادبی، فرهنگ و مدنیت آذربایجان در تبریز شکل و سامان گرفت؛ پرورش یافت و پشتیبانی شد.

خطائی، خود بشخصه بانی و دوام‌بخش بزرگ «تغزل باطنی و عرفانی» در ادبیات آذری است. وی «شاعر پر قریحه‌ای است که در تاریخ ادبیات آذربایجان

بر بلندترین پایه‌ها تکیه می‌زند^۱».

هدف عمده خطائی بهره‌وری از شعر بمثابة سلاح در برابر دشمن و بسود حکومت جوان صفوی بود و بهمین سبب گروه‌هایی از مردم آذربایجان هنوز هم بسیاری از اشعار او را بعنوان شعارهای ملی از حفظ دارند.

خطائی در زمان خود سر دسته‌ی فرقه‌ی «حقیقت» منشعب از مسلک حروفی بود که هم‌اکنون نیز در بسیاری از نقاط آذربایجان تحت نام اهل حق و گوران پیرو و معتقد دارد. بنا به اعتقاد گوران‌ها، شاه خطائی چهارمین صورت (پس از امام علی ع، فضل‌الله و سلطان اسحاق ع) است که در جهان بشری ظهور کرده است.

خطائی خود در اشعار قهرمانی‌اش از فضل‌الله و دیگر بزرگان حروفی الهام می‌گیرد. در متن شعرش جنگاوری، مردانگی و عشق و محبت در تموج است.

بزرگترین خدمت و نقش خطائی در روند تاریخی ادبیات آذری، پرورش استعدادهای یکه تاز ادبی این دیار است نظیر حبیبی، کشوری، طفیلی و بالاخره فضولی که ادبیات قومی خود را با اوج رسائی و کمال سوق دادند.

حبیبی استاد غزل ساده و بی تکلف در موضوع زیبایی و محبت است. غزلیات او قرن‌ها مورد استقبال و تضمین شعرای آذربایجانی قرار گرفته. در لیرسم حبیبی - ملك الشعراء در بار خطائی - نفس گرم حیات پر شور و حرارت عشق لمس میشود، وی صرف نظر از اصطلاحات باطنی گرایانه‌ی خاصی، اضطرابات قلب پر حرارت و صمیمی عاشق را بر پایه‌ی محبت دنیوی و دلدادگی ملموس اینجهانی، در قالب‌های ساده‌ی شعری می‌ریزد.

کشوری تبریزی نیز که دیوانش مثل دیوان حبیبی عاری از اشعار مدحی است و در هیچ يك از تذکرها و کتب رسمی و درباری زندگی گزاری اعصار گذشته نامی از او به میان نیامده، سیمای زیبای معشوقه‌اش را که انسان را

به برخورداری از لذت دنیوی دعوت میکند، ترسیم می نماید.
در شعر کشوری حتی دین و عرفان به پله های پائین تر و ضعیف گام پس می نهد و اعتراض به دسپوتیسم و احکام اسلام و میل به آزادی رخ می نماید .
نفرت از «زهد و ورع زاهد خود بین» ، هم جان خود و هم «هر دو جهان» را فدای دیدار معشوق کردن و مثل شیخ صنعان «دست از دین و ایمان شستن» از مضامین اساسی مورد بحث وی است .

طفیلی اردبیلی نیز یکی از چهره های برجسته ی ادبیات کلاسیک آذربایجان است که در نهضت عظیم ادبی و مدنی شاه خطائی پرورش یافت و به سلك حروفی گروید و شعر را سلاحی کرد در رویارویی با اسارت معنوی اسلام و در تبلیغ ایده های بشر دوستانه ی حروفی گری.

طفیلی مکرر در مکرر شاه خطائی، علی و فضل الله را مدح می گوید، این سه را يك تن می داند و به شیعیگری پای بند نیست . در مدحیه های خویش مردم را به بسیج قوا و آمادگی برای مبارزه در راه پیشبرد آرمان های حروفیان میخواند. در یکی از مرمعات خود قسم می خورد که اگر هم مانند نسیمی پوست از تنش برکنند، در زندان ها بندازندش جدا کنند و عشرتش را حرام سازند، از این راه بر نخواهد گشت .

در رستاخیز ادبی و مدنی شاه خطائی، محمد بن سلیمان فضولی، بیش از هر چهره ی برجسته ی فرهنگی دیگر به ادبیات و مدنیت قومی خدمت کرد .
وقتی شاه خطائی مرد، فضولی ۲۴ ساله بود و در میان قبیله ای که از بدروزگان زمانی میهن خود را ترك کرده در ولایت دور افتاده ای در اطراف بغداد ساکن شده بودند، زندگی میکرد . زبانهای ادبی عصر و محیط خود یعنی فارسی و عربی را بحد کمال میدانست و در رستاخیز ادبی شاه خطائی، دنبال خادمین ادبیات افتاده بود. در زمان شاه تهماسب صفوی بدرجه ای رسید که در شعر گفتن و کتابت به سه زبان آذری، فارسی و عربی مهارت کامل داشت و در اندك مدتی دیوان پر حجمی بزبان بومی ترتیب داد و با این کار مکتبی گشود که شعر آذربایجان را تا اوایل سده ی بیستم تحت استیلا داشت، غزلیاتی سرود که در اپراها، فیلم ها و نمایشنامه ها مکرر در مکرر از آنها بهره وری شد. برای آذریان اینیاد وادیه، دیوان حافظ، دیوان پوشکین و گوته بوجود آورد که هم طراز

«حماسه‌ی کوراوغلو» پر فروش‌ترین کتاب آذری باشد.

غزل‌های فضولی تازه در زمان خودش دست به دست و دیار به دیار می‌گشت و از سرحدات جغرافیائی و ملی پا فراتر می‌گذاشت.

محبت، اساسی‌ترین موضوع غزل‌های فضولی است، البته نه بصورت اشارات درونی و احساس جنسی فردی، که در ماهیت عمیق اجتماعی و بشری.

بنابه فضولی، محبت چیزی جز پرستش رسائی و زیبایی انسان، عشق پایدار به حیات، انسان دوستی، وفا و صداقت نمیتواند باشد. اگر در شعر صوفیانه «عشق الهی و ملکوتی» و «سعادت اخروی» و سبیلسم حاکم است، در شعر رئال فضولی، موضوع و مضمون حاکم بر غزل، حسرت و سعادت و حیاتی است بر پایه‌ی عشق شکوهمند دنیوی - فلسفی. وقهرمان لیریک بیشتر تصویر جاندار است از انسان واقعی: «آهوچشم، بلورین ساق، سیاه گیسو، لاله رخسار، مشکبو و سرو قد». حتی عشق بازی با چنین بتی، برتراز سرفرو و آوردن به احکام دینی شمرده می‌شود؛ در لباس جملات و تعبیرات ساده، بی تکلف و پر جسارت و خالی از رمز و مجاز و کنایه.

موضوع محبت در آثار فضولی چنان وسیع و مرکب است که بسیاری از فضولی‌شناسان زمان ما را به اشتباه انداخته و سردرگم کرده است. برخی‌ها او را صوفی مولوی مسلک انگاشته‌اند و برخی دیگر احساساتش را فردی به حساب آورده‌اند و چنین پنداشته‌اند که اشعار عاشقانه‌اش را در خطاب به دختر ملك الشعرا حبیبی که عاشقش بوده سروده است، غافل از آنکه لیرسم فضولی منعکس کننده‌ی اضطراب‌های دل انسان‌های جامعه‌ی فتوودالی - روحانی عصر خویش است که در راه آزادی انسان، آزادی اندیشه، آزادی دل و حسرت زندگی سعادت‌بار در تلاش و حرکت بود. این لیرسم، درهمه‌ی زوایای خود حرارت و رایحه‌ی زندگی را بمشام خواننده میرساند، مبلغان وعده‌های دروغین و افکار پوچ را به شلاق میکشد، به زاهدان و وعظ‌های آنان نفرت می‌آفریند و به روحانیان و حاکمان به سبب ظلم بی‌حدی که بخلق روا می‌دارند، اعتراض میکند و درجه‌ی دفاع از منافع معنوی و دنیوی مردم می‌ستیزد و میگوید: ای فضولی اودلارا یانسنین بساط سلطنت!

حتی در آثار دیگر خود، غیر از غزل نیز در وابستگی به مردم

ستمیدیده چهره‌ای رئال دارد. «شکایت نامه» اش فریاد بی‌امان مردم رنج‌دیده‌ای است از بی عدالتی‌ها، ظلم‌ها و ستمگری‌های خان‌ها، اربابان و ماموران دولتی زمان که از خلال اعصار و قرون بدست‌ما رسیده است.

مضامین فلسفی و عرفانی نیز چاشنی تفزل فضولی‌ست و براساس «عشق مرکب و پیچیده» اش برخیها بحق‌اورا «متفکر عاشق» نام می‌نهند.

فضولی نه تنها در تاریخ ادبیات آذربایجان که در تاریخ ادب و شعر خلیقه‌های شرق میانه و نزدیک و مردمان ترک زبان آسیا نیز، نقطه‌ی عطفی را تشکیل می‌دهد. و «نخستین شاعر است در تاریخ ادبیات مردم ترک زبان دنیا که توجه به زمان را به ادبیات وارد می‌کند»^۱

فضولی، پس از ظهور، درهمه‌ی مراحل شعری آذربایجان، پرچمدار شعر غنائی و ربابی‌ست و چنانکه خواهیم دید تأثیر شگرفی نیز در آفرینش واقف بجا می‌گذارد.

از مرگ فضولی تا ظهور واقف، حادثه‌ی مهمی در ادبیات آذری رخ نمیده و میشود این مرحله را مرحله‌ی فترت ادبیات در آذربایجان نام داد.

شاعرانی که ظهور می‌کنند، همه مقلدان و پیروان صرف فضولی هستند. مثلاً قوسی تبریزی که بیشتر به فارسی شعر می‌سروده از نوآوری عاجز بوده و صرفاً از فضولی تقلید می‌کرده است، ادبیات شناسان آذربایجان در این خصوص مکرر به بحث نشسته‌اند و علل پیروی محض اورا از فضولی روشن کرده‌اند.^۲

قوسی را شاعر شکایات و فریادها نام می‌دهند. ویژگی شعر شکوائی او صمیمیت و سادگی‌ست. فریادهایش ازدل‌کننده می‌شود و هیجانات قلبی حساس را بازگو می‌کند.

۱ - میرزاغا قلی‌زاده، فضولینین لیریکاسی، ص ۲۰۶

۲ - سلمان ممتاز «قوسی» ۱۹۲۴، ص ۵؛ میرعلی سیدوف «قوسی تبریزی»

شکوه‌های قوسی بوی «غربت» میدهد.

معلوم است پس از شاه عباس اول که بسبب بسط مذهب شیعی و انحلال سازمان مخفی تشکیلات حروفی، موجودیت آن بخطر افتاد، هنرمندان و شاعران حروفی در لاک خود خزیدند و اهل ادب غیر حروفی به اجبار به اصفهان و دیار غربت کوچانده شدند.

قوسی تبریزی، صائب تبریزی، تأثیر تبریزی که هر سه در شعر مقلدان فضولی و معروفترین شعرای مرحله‌ی فترتند، از این دست شاعرانند.

در آثار این شاعران، شکایت، ناکامی و ناله در غربت موج میزند. مثلاً تأثیر تبریزی به تصویر جاندار زیباییانی که «ستمگرند و بیوفا» دست میزنند که گاه اهل گنج، زمانی مال داغستان و وقتی نیز از دیار تبریزند. بقدر سرو روان، گلرخ و نامه‌ربان و بیخبر از حال زار عاشقند.^۱

نکته‌ی قابل بحث این مرحله، سادگی و صراحتیست در تصویر زیبایی انسان و طبیعت در آثار تأثیر که به‌مستقیم راه داده نمیشود. شاعر دلبر را بغل میکند، لب‌بر لبش می‌نهد، شب‌ها بر بسترش می‌لفزد. بنده‌ی ابرویش است و از اینکه او در نقاب است رنج می‌برد.

چنانکه خواهیم دید، سوق به رئالیسم در آثار این شاعران، پایه‌های رئالیسم واقف و واقع‌بین را استوار کرده است. واقف بر همه‌ی آثار مرحله‌ی فترت توجه داشته. مثلاً از مثنوی «ورقار گلشاه» سروده‌ی مسیحی یکی دیگر از سرایندگان این مرحله که به شاه صفی اتحاف شده نیز، ملهم شده است.^۲

۱ - تاکنون فقط مقداری از آثار تأثیر در مجله‌ی «زبان و ادبیات

ترکی، دانشگاه استانبول ج ۳ ش ۲۰۱ چاپ شده است.

۲ - نخستین نظم فارسی این اثر از آن عیوقی شاعر سده‌ی دهم است

که احمد آتش شرقشناش ترک، و سپس دانشگاه تهران آن را منتشر

مشیخی در این اثر در تصویر پردازی و ارائه‌ی پرتره‌های
 قهرمانان و نیز از نظر زبان و شیوه‌ی بیان تحت تأثیر مستقیم فضولی‌ست.
 در ادامه و انجام مرحله‌ی فترت، رئالسم واقف از زمینه‌ی
 غنی و سرشار ادب آذری تغذیه می‌کند و با ظهور خود این مرحله را مختوم
 می‌سازد ...

تغذیه از فولکلور

واقف چنانکه خواهیم دید، زبان کنبی و شفاهی آذربایجانی را باهم آشتی داد. آفرینش ادبی او با ادبیات شفاهی و فولکلور آذری بستگی حیاتی دارد.

ادبیات شفاهی آذربایجان که همپای ادبیات رسمی کلاسیک رشد و تکامل یافته است و از گذشته‌های بسیار دوری تغذیه میکند، بگفته‌ی ادیب معاصر آذربایجانی محمدعلی فرزانه «یکی از وسیعترین ادبیات فولکلوریک بوده و تأثیر آن در ادبیات خلق اقوام و ملل همجوار مشهود و نمایان است»^۱، گورکی میگفت «ادبیات شفاهی پیوسته مادر ادبیات مکتوب است». این حقیقت در خلق ادبی واقف به نحو جالبی صادق و بارز است. واقف در ادبیات

شفاهی زمان خویش مطالعه و تسلط استادانه داشت و از ذندگانی و آثار یکایک سرجنبانان آن آگاه بود و در خلافت خویش، از آنها بهره ور و ملهم می شد. آغاز و توسعه ای ادبیات خلق مردم آذربایجان نیز مانند شعر کلاسیک در زمان رستاخیز ادبی شاه خطائی است.

از این زمان بعد عاشیق^۱ ها و هنرمندان خلق و نمایندگان ادبیات شفاهی، همپای شاعران ازسوی دربار تشویق می شدند، شاه خطائی خود، در آفرینش ادبیات اشعر عاشیقی الهام می گرفت و نوازندگان محلی را دور خود گرد می آورد و به سرودن اشعار هجائی و عاشیقانه، در تبلیغ مرام حرفی گری می پرداخت.

مدایح علی و دیگران، این زمان دیگر انواع شعر را تحت الشعاع قرار داده بود. اکثر استاد نامه، هائی که در این عهد بوجود آمده، مدح علی و خطائی را در بردارند. آهنگ های مخصوص «ساز» و قالب های ویژه شعری و سبک های خطاطی با اسم «شاه خطائی» بوجود آمد و حتی اشعار عروضی خطائی وارد ساز عاشیق ها شد.

از چهره های شعر عاشیقی کلاسیک که در رستاخیز ادبی شاه خطائی پرورش یافتند، می توان عاشیق قربانی و عاشیق امانی را نام برد.

عاشیق قربانی در اشعار هجائی خویش، از زمان خود شکایت می کند، غم ها و محنت های مردمی را که در اثر مظالم بیگانگان و ستمگران به حیات مشقت بار خود ادامه می دهند، بیان می کند و به زندگی خوشی بخش آینده امید می بندد. حتی از سیستم اقتصادی حکومت شاه خطائی نیز ناراضی است.

عاشیق قربانی صنعتگری لفظی و آرایه بندی های شعری را ابداع کرده، پرورده است و این موضوع مستقیماً در اثر غنائی واقف تأثیر دارد.

عاشیق امانی نیز از نزدیکان دربار شاه خطائی بود و در مبارزات او شرکت جسته اندیشه های حرفی را تبلیغ می کرد، سروده های هجائی وی

۱ - کلمه «عاشیق» با این الفبا را بجای Asiq نام نوازندگان

دوره گرد آذربایجان بکار برده ایم.

اغلب به سبك قوشماهای شاه خطائیست که دارای مضامین غنائی لطیفی هستند در قالبهای ساده و روان .

عاشیق امانی موضوع شعری خویش را از طبیعت و حیات گرفته است و بجهت ابداع و نوآوری خود در عصرش ، از درخشانترین چهره های شعر عاشیقی ادبیات شفاهی مردم آذربایجان بشمار می رود .

شعر عاشیقی ژانر مهمی از ادبیات شفاهی آذربایجان است که در رستاخیز ادبی شاه خطائی پی ریزی شد و در دوره ی رکود ادبی باوج کمال خود رسید . بگفته ی استاد آراسلی « سده ۱۷ م . درخشانترین مرحله ی شعر عاشیقی آذربایجان است . »

معروفترین منظومه های عاشیقی - که فن بدیع ادب آذری بآن نام « داستان » داده ^۱ - باعنایت به ابتدائی ترین صورت آنها در کتاب دده قورقود کهنترین اثرمکتوب آذربایجان ، دراین دوره آفریده شده اند . منظومه های آذربایجانی رویهم دو گونه اند :

۱- منظومه های حماسی و قهرمانی .

۲- منظومه های عاشقانه ی رمانتیک .

شناخته ترین منظومه های بخش اول ، حماسه ی کورداغلوست که تاکنون

۱۷ منظومه ی آن کشف و ضبط شده است .^۲

کورداغلو قهرمانیست از میان مردم که علیه بیدادگری های زمان قیام می کند .

۱- داستان - که ما اینجا از آن به «منظومه» تعبیر خواهیم کرد در ادب آذری زنجیره ای مرکب از تکه های بهم پیوسته ی منظوم و منثور بدیمی است که بوسیله ی عاشیق ها - هنرمندان خلق - که اغلب نیز قهرمان داستان خودشانند ، بوجود می آید .

۲- در این راه پروفیسور محمد حسن تهماسب ، همت علی زاده و صمد بهرنگی به کوشش های صمیمانه ای دست زده اند .

اما بیشتر منظومه های ابداعی این عصر ، منظومه های عاشقانه ی رماتیکی هستند که قهرمانان آنان عموماً دلباختگان پاکدلی اند که اغلب در راه رسیدن به معشوق در برابر خصم نیرومند و پر قدرتی قرار می گیرند و با آنان به مبارزه بر می خیزند و در راه وصال ، تا حد فداکاری با موانع مقابله می کنند .

منظومه هائی نظیر اصلی و کرم ، عاشیق غریب ، نوروز ، عباس و گولگز و دهها نظایر آنها - که در میانشان بویژه منظومه ی عباس و گولگز از چندین لحاظ در تاریخ حیات اجتماعی مردم آذری حائز اهمیت است - در این عصر آفریده شدند .

در این منظومه . عاشیق عباس توفارقانلی و گولگز پری بهم دیگر دل می بندند که سروکله ی شاه عباس پیدا می شود و دستور میدهد گولگز پری را که مفتون زیبائیش شده بود به حرمسرایش ببرند . عاشیق عباس ، قهرمان منظومه ، رویاروی شاه قرار می گیرد و در سرود های شور انگیز و مؤثر خویش ، نفرت و انزجار عمیقی را که مردم آذربایجان از شاه عباس دارند ، بر زبان می آورد و اعتراض مردم خود را بیان میدارد .

در این گونه منظومه ها ، عوامل سد راه قهرمان ، عموماً نوکران و عاملان دولتی ، خادمان دین و قشرهای محدود فئودال هستند که اغلب مانند قهرمان منظومه ، استاد و ساز و سخن ، اند و زمینه و اسکلت منظومه نیز بر اساس هنرنمایی آنان چیده می شود .

مثل قسمت اعظمی از افسانه های عامیانه ی آذربایجان ، بعض وقت ها نیروهای موهوم و خارق العاده ی بیادری دلباختگان پر شور منظومه ها می شتابند و آنان را از مرگ حتمی می رهاوند . قهرمان مقظومه همیشه برای رسیدن به « بت » و نوشیدن « باده وصال » مبارزه می کند ، هنر و ساز و سنجش از عوامل مؤثر و یاورش در این مبارزات است .

واقف با این منظومه ها و با هنر عاشیقی و دلباختگی های قهرمانان

« ساز » ۱ آذری آشنا بود و همپای آن از دیگر ژانرهای فولکلور آذربایجان نیز در آفریدن ارث ادبی خویش بهره ور می شده است .

بی جهت نیست که آثار و اشعار وی پس از مرگش الهام بخش عاشیق‌های مرحله‌های پسین تاریخ ادبیات گشته و نام وزندگی‌ش در منظومه‌های عاشیقی، افسانه‌های عامیانه ، ترانه‌ها و ضرب‌المثل‌های مردم زنده ماند .

ترانه‌های واقف را هنوز در دهات دورافتاده‌ی آذربایجان در مجالس جشن و عروسی ترنم می‌کنند ، چوپان‌ها در آوای نی جان می‌بخشند ، دختران جوان در زیر ماهتاب زمزمه می‌کنند ، مردان جوان به تازه عروسان خویش می‌خوانند ، مادران فرزندان خود را با آنها نازمی‌کنند و ، پیر مردان جهان‌دیده و دانایان قبیله ، چه بسیار این ضرب‌المثل را بکار می‌برند که : « هراوخیوان ملاپناه اولماز ! » ۲

۱ - « ساز » را در معنای اصلی آذری خود ، آلت نوازندگی عاشیق‌ها ،

بکار می‌بریم .

۲ - یعنی : هر با سواد ی ملاپناه نمی‌شود !

رئاليسم واقف

گفتيم در امارات و خان نشين هاى آذربايجان در دو قرن گذشته ، شاعران واديبان آذرى زبان از سوى حكما و خوانين دلجوئى مى شدند و همى در بارها توسعه و تكامل بخشيدن زبان و ادبيات بومى را از اهم وظايف خود مى دانستند . اين امارات در تاريخ ادبى آذربايجان نقش بس مهمى بازى کرده اند . حتى اميران و حاكمان برخى خان نشين ها ، خود شاعر واديب بودند نظير محمد حسين خان مشتاق حاكم امارات شكى ، شاعر پر استعداد اين عهد كه ملاولى و دادى معاصر و دوست واقف ، در مرگ وي « مصيبت نامه » تنظيم كرد و او را اميرى بى بديل ، عاقل ، با تدبير ، متدين و عدالت گستر - كه مردم را از ظلم و ايذا و پادشاهان رهاوند - ناميد .

محمد حسين مشتاق علاوه بر شعر كلاسيك - كه كار اصلى او بود - از ادبيات شفاهى خلق هم الهام گرفته ، قوشماها و گرايلى هاى ظريفى كه هم اكنون نيز ورد زبان عاشيق هاست آفريده است .

رویهم در این عهد - زمان ظهور وزندگی واقف - سه گونه شعر و سه دسته شاعر در تمام آذربایجان وجود داشت:

۱ - دسته‌ای که در مکتب فضولی طبع آزمائی می‌کردند و فورم‌های شعری کلاسیک آذربایجان را بکار می‌گرفتند و شعرشان سرشار از ترکیبات و تعابیر فارسی و عربی بود که در بخشبندی تاریخ ادب، ادامه دهنده‌ی مرحله‌ی فقرت، بشمار می‌روند. نظیر محمدحسین خان مشتاق، آقا باقر شیروانی، زاری آغجایازیلی و جز آن.

۲ - دسته‌ی دیگر شعرای هجوسرا که در ردیف اول مهدی بیک شقای قرار داشت که در سال ۱۲۱۴ در تبعیدگاه اصفهان بمرد و بقول ادبای «رسمی» کشور ما و بسیار گستاخ و بی‌مبالات بوده و محتره‌مین را با هجویات خود می‌آزرده، مهدی بیک بفارسی در خصوص خود و شعرش می‌گوید:

خط قلعه‌ایست محکم، دست اندر اوست یاغی،

سرکار بدنویسان، مهدی بیک شقای!



پیغمبر ما داده زدجال نشان‌ها!

تا امت مرحومه در اضلال نباشد!

این مهدی بیک چشم که آمد به صفاهان

ای قوم ببینید که دجال نباشد!

شعر هجوی او متین و جهتدار است:

چهار چیز است دشمن فقرا،

ایت و بیت و یاساول و ملا!...

۳ - نوع سوم شعر آذری این زمان، استیل تازده‌ی شعر واقف بود که هر دو نوع شعر مذکور را تحت الشعاع خود قرارداد و باوج مقبولیت عامه رسید. حتی شاعرانی چون مهدی بیک را بخود کشید، چنانکه او مجبور شد بعدها به سبک و شیوه‌ی این ساختمان، و با مصالح جدید کار کند.

این شعر، تکامل یافته‌ی شعری بود ساده و ملموس از زبان توده‌ی مردم

و در اوزان بومی هجائی که در رستاخیز ادبی شاه خطائی خود نمائی کرد و شعر تقلیدی عروضی را در تنگنا افکند و در مرحله ی فترت آن ، در زبان عاشیق‌ها و خنیاگران مردم کمال یافت .

برجسته‌ترین چهره‌های این شیوه در زمان جای گفتگو . نبی ، شکلی راضی ، رافع ، آغجا سیز اوغلو پیری و قاراداغلی علی بودند که در آفرینش ادبی خود از فورم‌های بومی شعر آذربایجان : قوشما ، گۆزه‌لله‌مه ، گرایلی ، بایاتی ، قوشایارپاق ، تجنیس و جز آن سود می‌جستند و در معنای واقعی کلمه پاسداران رئالیسمی بودند که در تاریخ ادبیات « رئالیسم واقف » نامیده شده است .

این شاعران واقفدا مکرر مدح می‌گویند و در آثارشان نشان می‌دهند که شعر او تاجه‌اندازه از سوی مردم استقبال می‌شود. مثلا قاراداغلی عاشیق علی میگوید :

بزرگوارا این سخنان گوهرین تو ،
آویزه‌ی گوش «عاشیق» هاست .
کدامین کس در رسائی و فصاحت کلام
همانند تو آفریده شد ؟

تو ، در این زمان خان شاعران هستی !
همپای مدرسانی ، تو !
کان دانش و گوهر هستی ، تو !
بگذار بنیوشند سخنانت را و گردهم آیند . (ترجمه)

واقف ، در معنای حقیقی کلمه ، به گذشته‌ی ادبیات آذربایجان متعلق است . او به قوت ازنسیمی ، حبیبی ، کشوری ، خطائی ، فضولی و نیز ادبیات شفاهی آذری تأثیر پذیرفته و محصول بجا و منطقی تکامل تاریخی آن است . البته دیدیم ، در این عصر شاعرانی بودند که کارشان نظیره سازی ، تضمین و تقلید صرف آثار گذشتگان و تکرار محتویات ، مضامین و قالب‌های

شعری آنان بود و در مهمی در پروسه‌ی ادبی و هنری آذربایجان بازی نکرده‌اند.

واقف درچنین مرحله‌ای از دوره‌ی کلاسیک تاریخ ادبیات آذری، دروازه‌های مکتب جدیدی را گشود که نفس گرم حیات در آن می‌لغزید. آراز داداش‌زاده، نقش ادبی و تاریخی واقف را با خدمات مختومقلی فراغی، شاعر بزرگ مردم ترکمن می‌سنجد و میگوید: «هر دو هنرمند از حیث فورم و قالب، انقلابی در ادبیات بومی خود بوجود آوردند. هر دو علاوه بر شعر کلاسیک، با فولکلور و شعر و ترانه‌های عاشیق‌های بومی آشنا بودند و از آن الهام می‌گرفتند.»^۱

واقف با استادی، بهره‌ی سرشاری از ارث ادبی و مدنی مردم آذربایجان برده است. این بهره‌وری از حیث مضمون، جوانب مثبت میراث فکری ادبیات کلاسیک شرق را می‌پاید که به تفرع در آثار بیشتر هنرمندان قبل و بعد از او نیز مشهود است با فرق اینکه او دگر گونیهای عمیقی در آنها پدید آورد و شعر خود را اعتلا بخشید.

واقف، پیش از هر چیز، وابسته‌ی حیات است، شعرش زیبایی‌های زندگی را ترنم میکند. عشق آسمانی و الهی مترنم در شعر کلاسیک آذربایجان و شرق میانه و نزدیک را تبدیل به عشقی دنیوی و ملموس و «دم‌دست» میکند و همپای آن در قالب‌های شعری نیز از روح و فکر مردمی نیرو میگیرد.

پیش از شکوفا شدن رئالیسم واقف، در مرحله‌ی رکود ادبیات، در آذربایجان شاعر به کسی اطلاق میشد که سنن شعری رایج در ادبیات خلق‌های شرق میانه و نزدیک را از حفظ کند و با قوانین عروضی آشنا باشد و به‌جور و از احیف و اماله‌های گوناگون آن را بر شعر جاری سازد. و در میان «اهل ادب و قلم»، شاعر بفعنای «عروضدان» می‌آمد و زدها عاشیق و ترانه‌ساز ورزیده و نغمه‌پرداز شوریده «دراویش رعایت» نام می‌گرفتند و کسی که به‌اسنن شعری کلاسیک آشنا نبود بهیچ سینه و تذکره‌ای راه نمی‌یافت و تندیس سینه‌ها میشد.

بزرگترین خدمت واقف در تاریخ ادب و شعر آذری، داخل کردن قلمرو شعری این در اویش الرعاة است به ملک ادبیات کتبی و رسمی و وسعت بخشیدن امکانات و تقویت موقعیت اشکال و فورم‌های شعر بومی و رویاروی ساختن آنها با تکنیک محدود عروض .

واقف خود - چنانکه قصائد، غزلیات، مخمس‌ها، مستزادها، معشرات و رباعیاتش باثبات می‌رساند - به قوانین و اوزان عروض آشنائی و تسلط کامل داشت و حتی در بحور عروضی نیکوتر از شعرای مرحله‌ی فترت شعر می‌گفت و بخلاف آنها رنگ تقلید و ابتذال نداشت و در مضامین کلاسیک بخود جرأت و جسارت نوآوری و ابداع و ابتکار میداد . لاکن پیروزی عمده‌اش را در وسعت دادن مضامین و قالب‌های هجائی بومی دید .

در این طریق، قبل از همه می‌بایست به تغییر مصالح دست زد. و واقف این کار را کرد. کوشید اصطلاحات و ترکیبات بیگانه را که در زبان ادبی مقام محکمی اخذ کرده بودند، طرد کند و بجای آنها تعبیرات تازه و با طراواتی از زبان بومی بگذارد و در خود جسارت آذربایجانی کردن لغات و ترکیبات شعر کلاسیک را بوجود آورد و واژه‌هایی از زبان مردم برگزیده استعمال کرد .

در شعر، او اصطلاحات، تشبیهات و استعارات اصیل بومی و گوشنواز : جان‌قوشو، آی اوزلو، خومار گوز، گول اوزلو و شیرین دوداقلی را بجای به مرغ دل، ماه رخسار، چشم خمار، گل رخسار، شکر لب و غیره بکار گرفت . و چنان جسارت یافت که بسیاری از ترکیبات لطیفی را هم که در زبان محاوره و مردم عادی معمول بود به زبان ادبی و کتبی وارد ساخت نظیر: بولود تللی، آی قاقاقلی، گردنی مینا، آغزی پیلا، آغ بوخاقلی، قیرمیز یاناقلی، لاله دوداقلی، میللور بدنلی، گونش اوزلو، یای قاشلار، بال دوداقلار، ساچلاری قادا، اوزو آغ، گوزیاشی، ائللر یاراشینی، توله گوزله‌لی و دهها تعبیر دیگر.

در برابر این تغییر و تبدیل ترکیبات فارسی و عربی به اصطلاحات آذری، از برخی تعبیرات خاص و عمومیت یافته‌ی کلاسیک نیز - حتی در اشعار هجائیش که ملهم از زبان طبیعی خلق است - بنحو گسترده‌ای سود می‌جست که

همین، باز جهت دیگری از آفرینش واقع گرائی اوست. مثلا ترکیبات غیر آذربایجانی: جنت رضوان، خلد برین، رنگ آل، سنبل عنبر بار، سروروان، گل حمرا، گل رعنا، لعل احمر، زلف پرتاب، آفت جان، مشک ناب و غیره. بنا اینکه نابسامانی‌های ویژه در اوزان هجائی شعر آذری بوجود می‌آورند، بدلیل آنکه روح شعر مراحل دوره‌ی کلاسیک آذری با چنین تعبیرهایی سرشته شده، واقف آنها را دور نیانداخت و با آنها جلوه‌ی طبیعی داد و در قالب آنها طرز بیان و فکر آذری را منعکس ساخت و با قوانین زبان مادری خود تطبیق داده سپس تنسیق و استعمال کرد. و با صیقل دادن و آذربایجانی کردن آنها، رونقی تازه‌شان بخشید و هم آغوش بالغات مکالمه‌ای و مثال‌های بومی ساخت.

بطور کلی، از نظر بیان، خصوصیات زبانی و فورم شعری، در آثار واقف با مسائلی روبرو هستیم که امروزه در شعر مدرن و پیشرفته‌ی آذری هدف تلقی می‌شود: استعمال ترکیب‌های حساس زبان، کوشش در سادگی عبارات و تعمیم کلام، سودجستن به آگاهی و هنرمندی از خزاین لغات و تعبیرات لهجه‌ها و دیالکت‌های آذربایجانی و آثار فولکلوریک و رنگ آمیزها و صنایع بدیعی تازه‌ی او، اکنون نیز در شعر معاصر در حیز اهمیت و ارزش خود باقی‌ست.

با دادن جلوه‌های تازه و طبیعی به ترکیبات شعری کلاسیک، واقف نوآور و رئالیست، نشان می‌دهد که با رشته‌های ناگسستگی با شعر کلاسیک آذربایجان پیوندی جدائی ناپذیر دارد. او نیز مانند شعرای پیش از خود، معشوقه را به آفتاب، ماه، سلطان، شاه؛ و عاشق را به گدا و بنده تشبیه می‌کند. دل‌داده‌اش را را «فنفورم، قیصرم و شاهم» صدا می‌زند. زلفش را به حبل‌المتین، رخسارش را به کعبه، ابرو و چشمش را به حیراب و منبر، خالش را به حجر الاسود، قدش را را به عرعر، شمشاد، سرو طوبی مانند می‌کند که همه‌ایست کلاسیک آذربایجان و بخصوص زاده‌ی ذوق سرشار نسیمی و فضولی در شعر آذری‌ست.

پیوستگی واقف به میراث سرشار ادبی و مدنی شعرای کلاسیک آذربایجان، در آفرینش او بروشنی مشهود است، هم در قالب و هم در محتوی. امیال این جهانی و برتر شمردن معشوقه از حوری و فرشته همانگونه که از ویژگی‌های تغزل فضولی و نسیمی‌ست در آثار واقف نیز لمس می‌شود، نهایت‌دور تمثال‌های جاندار تر و رئال.

استفاده از اوزان غزل، رباعی، مخمس و جز آن که شیوه‌ی خاص مراحل نخستین شعر کلاسیک آذری و تنزلات فصولی، نسیمی و خطائی و غیره بوده و ویژگی مرده‌ریگه واقف نیز است منتهی با مضامینی تازه تر و با جسارت نوآوری و تصویرپردازیهای بدیع.

رویه‌م، واقف شناسان و پژوهندگان ادبیات آذربایجان جمله‌گی بر آنند که واقف رئالیست است، نخستین نماینده‌ی رئالیسم در شعر آذری است. رمانتیکم در شعر او ناچیز است و برعکس برخورد رئالیستانه‌اش به حادثه‌ها و اتفاقات زندگی محکم‌تر و نیرومندتر است.

از این نظر، دو قرن پیش، شعر واقف نه تنها برای آذربایجان که برای ادبیات همه‌ی اقوام شرق نزدیک و میانه حادثه‌ای نو بود. چرا که ادبیات آذربایجان را در این مرحله نمیتوان از ادبیات ملل و اقوام همجوار و مسلمان مشرق زمین تجرید کرد. مدنیت و ادبیات این اقوام صرف نظر از ویژگیها و افتراق ملی، لسانی و اقلیمی با گره‌های معلوم و معین تاریخی - فلسفی و ادبی - استهتیک مربوط و وابسته‌ی هم و صادق به سخن شعری و صورتها و تمثالهای قابل فهم مشترک بوده.

پیش از ظهور واقف، شعر آذربایجان و همه‌ی شرق نزدیک و میانه مراحل رمانتیک خود را سیر میکرد. شعر او با روح خوشبینی، دنیوی گرائی، سادگی زبان و جز اینهاست که از چارچوبه‌ی ویژگیهای شعر کلاسیک و رمانتیکم حاکم بر آن جدا میشود و تازه این تنها دلیل واقع گرائی او نیست.

واقف در درجه‌ی اول به حوادث زندگی نزدیک میشود. تازگی در تنزل او هنگام مقایسه با الیریس پیشینیان بارزتر به چشم میخورد: شعرای کلاسیک با مدح خوبان و اظهار محبت بی انتهای خود بدانان، عموماً به مخلوقی علوی رجوع میکردند و باو با چشمی ایده‌آل و بیرون از حیطه‌ی وصال می نگریستند. تحمل عذاب و درد را در راه او «ثواب» میدانستند. البته این بدان معنا نیست که قدما هنگام سرودن غزل چهره‌ی واقعی زن را در نظر نداشتند. لکن در شعر، این تمثالها خطوط عینی و ملموس خود را گم کرده در شکلی خاص بصورتی آستره تبدیل میشدند و در آنها مشکل میتوان به نگاره‌های پساوائی بومی و مادی

برخورد کرد :-

در ازل پرتو خسینت ز تجلی دم زد
عشق پیدا شد و آتش بومه عالم زد
مدعی خواست که آید به تماشا که راز
دست غیب آمد و بر سینه‌ی نامحرم زد .
جلوه‌ای کرد رخسار دید ملک عشق نداشت
عین آتش شد از این غیرت و بر آدم زد
عقل می‌خواست کز آن شعله چراغ افروزد
برق غیرت بدرخشید و جهان بر هم زد .
جای علوی هوس چاه زنخدان تو داشت
دست در حلقه‌ی آن زلف خم اندر خم زد .
دیگران قرع‌ی قسمت همه برعیش زدند
دل غمدیده‌ی ما بود که هم برغم زد...

حافظ

بنده مجنونان فزون عاشق‌لیک استعدادی وار
عاشق صادق منم مجنون آنجاق آدمی وار .
نولا قان تو کمکده ماهر اولسا چشم مردمی
نطفه‌ی قابلد در غمزه‌ن کیمی اوستادی وار .
قیل تفاخر کیم سنینده واری من تک عاشیقین
لیللی نین مجنونو، شیرینین اگر فرهادی وار .
اهل تمکینم منی بنزه تمه ای گل بلبله
درده یوخ تابی اونون هر لحظه‌مین فریادی وار .
ئویله بدحالم کی احوالیم گوره نده شاد اولور
هر کیمین کیم دور جوروندن دل ناشادی وار .

گرمه‌ای کژنلوم قوشو غافل فضای عشقه
کیم بو صحرانین گذرگاهیندا مین سیادی وار .

فضولی

میان این نمونه‌ها با اشعارواقف فرق اساسی وعمده وجود دارد. قهرمان لیریک واقف - در مرحله‌ای که جریان اصلی شعر را رمانتسم و صوفیسم تشکیل میداد - کششی بسوی واقع‌گرائی اجتماعی داشت. او معشوقه و جانان خویش را برای برخورداری و اخذ لذت از زندگی فرا میخواند و در راه وصال منحل محنت و فراق پراز رمز و راز عارفانه نمی‌شود و محبت را در شکل عینی باز می‌نماید:

گیسوی سیاه و صورت ماه نگار،
جان بر سر آن نثار و قربان باید.
هر خانه که نیست اندر آن این لعبت،
غار شده و خراب و ویران باید،

اندام سفید و سینه‌ی او مرمر
گیسوی سیاه او بقامت همسر
آغوش وی از عطر چو مشک عنبر
خاک ره او سرمه‌ی چشمان باید . * (ترجمه)



مبادا کس زخود خواهی کند دعوی زیبایی
شروط ویژه‌ای دارد رخ و اطوار آن مهر و .
قمر رخسار و خوش رفتار و خوش گفتار و مشکین مو
عسل جار بست از لب‌های شکر بار آن مهر و .

کمان طاق - طاق جفت ابروهای او نازک.
دهن، لب‌ها، زبان و بینی زیبایی او نازک.

دو دان پر، خوش برش، لیکن دوساق پای او نازک
فدای قامت چون سرو خوش رفتار آن مهر و.

دو گونه سرخ چون گل، زلف همچون یاسمن باید.
دو پستان نار سینه صاف و لب لعل یمن باید.
خودش اهل دل و خال و لبش شکر شکن باید،
نباید هیچ مکرو حیلہ در اطوار آن مهر و.

بود غیب مدور، دلپسند و دلربا رویش،
خودش اهل دل و دلها گروگان سرکویش.
کشد هر روز سرمه بر دو چشم مست جادویش.
بود سرخ از حنا دستان شیرین کار آن مهر و * (ترجمه)



مست با اطوار و رفتارش تذروی خوش خرام،
بانگاش میکند بیننده را حیران و رام.
کبک آموزد از رفتار و سرو او را غلام،
هست چون آهوی مستی کاو به صحرا آمده است.

ممدن حسن و ملاح، یوسف کنعان بود،
بہتر از حورو پرزاد است، لیک انسان بود.
شکر حق را، همدم ما این چنین جانان بود
ماه باشد، از فراز آسمان ها آمده است.

چشم شوخش غمزہ ها کرد و غم دمساز شد.
کارمن صحبت، نوازش، کار او هم ناز شد.
دست بردم، سوی گردن، چاک سینه باز شد،
گفت: واقف، لذت آبا آشکارا آمده است؟ * (ترجمه)



سرخ است لبان تو بسان یاقوت؛
وان رشته‌ی دندان تو چون دردانه..
هر حرف که از دهانت آید بیرون
نادر صدف است و گوهری يك دانه * (ترجمه)
و غیره . . .

این تابلوهای محبت با خطوط طبیعی ترسیم می‌شود و چهره‌های واقعی و
عینی زن در آنها تصویر می‌گردد. تاجائی که با سامی خاص زنان و دلبران
بر می‌خوریم نظیر: فاطمه، پری، زینب، پری‌زاد، صفیه و غیره.
در وصف این خوبان بهیچ‌روی با و هام شاعرانه راه داده نمی‌شود. مکان،
ملیت و طبقه و قشر اجتماعی آنها حتی؛ مشخص است. نام سرزمین و زادگاهشان
در زبان شاعر رقصان است:

یکدسته چو اردکان سرسبز
وارد به قازاخ گشته دختر.
ابروی سیاه تابنا گوش -
آورده و باز هشته دختر.

بازلف معطر و سیه فام ،
گسترده برآه مردمان دام .
باریک میان و نازك اندام ،
برسان پری سرشته دختر .

کردند ولی ستم ز حد بیش .
بر واقف بیقرار و دلریش .
بردند ز یاد گفته‌ی خویش

آن دسته‌ی چون فرشته دختر. * (ترجمه)

پیداست که واقف پریان و فرشتگان را نه؛ بل که دختران قازاخ را که
 «برسان پری» و «چون فرشته» آراسته‌اند، وصف می‌کند. حتی البسه و
 آرایش و علائم ظاهری آنان را نیز گاه بدقت يك مردمشناس و مانند يك
 نقاش تصویر کرده تصور مشخص و آشکاری خلق می‌کند:

زلفان ظریف بر سر ابرویت
 افکنده قشنگ سایه‌ای بر رویت .
 همچون دو بنفشه‌ی تر آن کیسویت ،
 بگرفته دو سرخ‌گونه‌ات را به میان . *



دامن گلگون و پیرهن نیز زری
 بر سر بفکنده چهره‌گون روی سری .
 غرق زر و زیور است آن درخت پری ،
 سوزد اگر آنکه ببند او را ، شاید . *



مستانه و شاد چون بایوان آید
 بر گردن خود حمایلی افزاید .
 چون صورت و چشم خویش آراید
 جان سوخته‌ی آتش جانان باید . *



چو زلفت از دوسو ریزد بروی همچوماه تو ،
 رسد تاغیغ و گیرد کمی راه نگاه تو ،
 کنار گونه‌ی گلگونت، آن خال سیاه تو
 و را هرگز نخواهد ساخت پنهان کیسوان تو . *



دهانت چون صدف وان رشته دندان است مروارید
 ویا چون پسته‌ای پر مغز و خندان است، ای دختر!
 از آن روزی که بر چشم خمار تو شدم عاشق
 هزاران درد و رنج و غصه بر جان است، ای دختر! * (ترجمه)
 و و

ممشوقه‌ی والای این اشعار زنی است از قاراباغ، شوشا، کورقیراقی و
 دختری است از قازاخ که با نقوش حیاتی رئال، جذاب و جاندار و با اجزاء
 بومی - اتنوگرافیک تصویر شده و حتی رنگ‌ها و تشبیه‌های آن نیز نظیر: لاله،
 نرگس، بنفشه، کبک، سونا، آهو، خورشید، ماه، ابر و غیره از طبیعت
 آذربایجان اخذ گردیده است.

پس زیباییانی که واقف تصویر می‌کند، انسان‌های واقعی وطن هستند.
 گلرخان جاندار و حقیقی خمارین چشم، بلورین ساق، سیید بازو، سینه فراخ،
 باریک کمر، لب نازک، مشکین مو، ظریف و بوس ساده‌ی آذربایجانی که واقف هر
 روز می‌بیندشان، چشم برده‌انشان میدوزد و بر سرچشمه‌های جوشان وطن،
 لب بر لبشان می‌نهد. گاه در قاراباغ و زمانی در قازاخ سراغشان را می‌گیرد
 که هر روز بامدادان پگاه، کوزه بردوش و دستبند جنیان بر کوچه‌های تنگ و
 گل‌آلود می‌خرامند.

واقف چنین ممشوقه‌ای را به عصیان می‌خواند که در راه آزادی زنان شرق
 در برابر متجاوزان به حقوق زن و در مقابل تبعیضات دینی و ملی با جسارتی
 جنگاورانه رویارویی کند. و جمال خود را از تیرگی چادر برهاند و به اندر زها و
 توصیه‌های صمیمی شاعر گوش کند:

چرا روبند لب‌های تو بسته،
 چرا در پرده رویت بند گشته؟
 فقط این نکته دانم من که زشتان
 کنند از خجلت خود روی پنهان.

خدا را شکر یارا گونه‌هایت،
ندارد نقصی و چون لاله خندان .
کمان ابرو، سیه زلف و سهی قد
لبانت چون شکر، دندان چو مرجان.
چرا پنهان کنی خود را ندانم ،
خجالت می‌کشی از این و از آن؟ *

□ □

پرده از رخ برفکن، بردار آن رو بندا
گیسوی مشکین خود بنما بیا، بر من نگرا ! *

□ □

دوست دارم قامت زیبایت ای سرو روان
زلف مشکین، روی همچون ماه و ابروی کمان
رخستی ده تارخت را سیر بیند دیدگان
گشته مفتون دیده چشمان تو را، قربان تو؟ *

□ □

نقاب از چهره‌ات بر گیر و بگشا پروبال من *

□ □

شکر خدا که بهیچ‌جات عیب نیست
اندر دهان و گونه و پاهات عیب نیست
یک ذره در لب و زلفات عیب نیست
دیگر چسکوت و یخ‌حجاب و یخ‌خجالت

کافی است صبور۱، ۲، ۳، ۴ (ترجمه)

این خطاب و اعتراض، بیشتر به انتقادی سخت‌وطنزی ظریف و اندوه‌بار
بدل میشود که در آن شاعر علیه خرافه‌ها و احکام دینی و نظام ناسازجامه
برمی‌خیزد. مثلاً زمانی با کربلا و کعبه انگاشتن دلبر، آئین‌های خرافی را
به سخره می‌گیرد:

ای که هستی کعبه‌ی من، کربلایم، مکه‌ام ،
 يك زمان درکوی توقصد زیارت باشدم .
 قبله دانم طاق ابرویت ، بر آن دارم سجود
 نازنین بت ، روزوشب ، این سان عبادت باشدم .

واقفم بر طاق ابرویش نمودم چون نظر ،
 گشتم از محراب ومنبر ، دین وایمان دورتر ،
 حال فهمیدم چرا شد شیخ‌صنعمان در بدر * (ترجمه)

و گاهی صفات زشت «زیبایان‌کناره‌ی رود کور» را انتقاد می‌کند که صد
 البته ناشی از استهزا و رد و انکار نمیباشد و بلکه خاستگاه آن ، خیزابگاه
 واحدیست از تاسف و آرزو که قادر است در تمثال معشوقه تاثیر منفی ذهنیات
 محدود، جهالت و موهومات را نشان دهد.

این ساحل کر عجب صفائی دارد
 صد حیف که يك اردک رغنائش نیست!
 این گیسوی مشکفام پرچین و شکن
 صد حیف که پیوسته تماشایش نیست !

سیمین بدن و بلور غبغب بسیار
 غنچه دهن است خارج از حد و شمار .
 صد حیف که شیرین سخن خوش گفتار
 بگشاده جبینی و دل آرایش نیست ! * (ترجمه)

و گهگاه نیز ناتساوی‌های زندگی اجتماعی و فقر اقتصادی را باطن‌زوی
 خاص خود تصویر میکند:

ماننده ناشکر خدائیم اکنون
 لب بازکنم ، زده‌کنندم بیرون .

دارند همه نقل و نبات افزون ،
در خانه‌ی ما درینغ از اخته زغال ؛

ما را نبود درین جهان مال و منال
درخانه ما هم نبود ماه جمال
واقف تومشو غره، مزن لاف کمال
صد شکر کمال نیست در حد کمال !* (ترجمه)

و در این مرحله که تضادهای اجتماعی زندگی و خود گامگی حاکم بر
مقدرات مردم، شاعر را باندیشه فرو می برد، به انتقاد شدید از سیستم موجود
می پردازد و بدین بدبین می شود. مدتها در پی حقیقت می گردد، عدالت را نمی یابد
و جز دروغ و ریا نمی بیند:

حالت یکرنگی مطلق ندیدم در جهان
هر چه دیدم نادرستی بود و تزویر زمان
نی صداقت، نی وفا در اختلات دوستان
نیست اصلا راستی و مهربانی در زبان
بعد از این بر زاده‌ی این روزگار امید نیست !* (ترجمه)

روح نارضا و آشتی ناپذیر واقف بر شرع معروف او - ندیدم - سایه
افکنده که ناشی از نفرت عمیق وی از جامعه‌ی فئودالی و کشاکش های اجتماعی
زمان خویش است .

واقف در این شعر ، سلطان و گدا، مقتدی و مقتدا، عالم و جاهل، مرید و
مرشد، شاگرد و پیر، شیخ و عابد، و همه‌ی نمایندگان جیفه خوار اجتماعات
قرون وسطا را به شلاق انتقاد می گیرد و صفات و چهره‌ی واقعی آنها را باز
می نماید. این کسان، مبلغان دشمنی و نفاق، جمله در هر محل «مقصودشان درهم/
و دینار است، همه در دست نفس اماره اسیرند و بخاطر سود خود پاشیادی و
حیله گری حق را باطل می کنند.» اگر شیخند، شایدند؛ اگر بیبکنند، بیعدالتند

و اگر سلطانند هر لحظه بفکر تسخیر سرزمینی دیگر هستند و اشتباهی آنان را
فرجامی نیست :

خواه سلطان، خواه درویش و گدا بالاتفاق،
ساخته خود را گرفتار غم و درد فراق.
جمله را برجیفه‌ی دنیا نیاز و اشتیاق،
هر چه دیدم یا شنیدم دشمنی بود و نفاق،
غیر کذب و غیر بهتان نیست از چیزی خبر .

اینهمه غوغا که در دنیا است، اکثر یا اقل ،
جمله مکر و حيله است و جملگی جنگ و جدل ،
درهم و دینار باشد مقصد اندر هر محل ،
مقتدیها بی اطاعت ، مقتداها بی عمل
نیست نزد بیک عدالت، نیست نزد برده زر .

عالم و جاهل، مرید و مرشد و شاگرد و پیر
گشته در سرپنجه‌ی این نفس اماره اسیر.
کرده حق را باطل و زور زده جرم کبیر،
شیخ‌ها شاید و عابد‌ها عیوساً قملیر ،

در مبادت هم ندیدم هیچ کس را معتبر . * (ترجمه)

جنجولمی، حیلہ گری، دو چهرگی و خیانت در وفاقت، بی‌حماسی و بی‌
شعوری، شک و نفاق، بی‌غیرتی، بی‌وفائی و بی‌اعتباری که در این همه پلیدی
ظرف بر آن‌هامی بارد صفات جاری در اقشار جوامع روحانی فتودالی دو قرن
پیش سرزمین‌های مسلمان نشین است . واقف حاکمان و روحانیان را افشا
می‌کند، تاسف خویش را از دوستان دیاکاری که میخواهند او را بدنام سازند بیان
می‌دارد و همه‌ی جوانب ناشایست جامعه‌ی ناسازگار خود را منجز جراته نشان میدهد :

گشته دفتار شگفتی عادت خلق جهان :
 هر دل غم دیده ای را کش بسازی شادمان،
 اوشود بدخواه و بدگوی تو، بی شك و گمان!
 هر کسی بادیگری خوبی کند، بیند زیان.
 دوستی صادق ندیدم بی عداوت، بی ضرر.

من خودم بس کوزه گر را کیمیاگر کرده ام،
 بس جلاداده غبار تیره را زر کرده ام
 یا که سنگ تیره را یاقوت احمر کرده ام
 دانهی خرمهره را با در برابر کرده ام
 قدر و قیمت خواستم، لیکن ندیدم جز ضرر.

مثل خودشید ارکنی خوبی به شخصی صدهزار
 اندکی ازوی نگردد شکر نعمت آشکار
 چون نمانده غیرت و شرم و حیا، ناموس و عار
 هست می گویند در عالم وفا و اعتبار

من بسی گشتم ولیکن زان ندیدم يك اثر * (ترجمه)

واقف که از قدر ناشناسی جامعه رنج می برد، در انجام شهر، باتأسف از
 اینکه خیر از شر شکست دیده، را در مردان ذلیلند و سفلیگان معتبرند و صاحبان
 زر بی کرمند و اهل کرم بی سیم و زرنند؛ اندیشه های اعراض و انزوای طلبی گرائی
 تعمیم یافتهی دوران خود را توجیه می کند:

الفرض، باید نمود از دهر دون پرور حذر
 چونکه اندر جای خود هرگز نباشد خیر و شر.
 نیکمردان بین ذلیل و سفلیگان را، معتبر،

صاحب زری کرم، اهل کرم بی سیم وزر،
من ندیدم نظم اندر کارهای مستمر. * (ترجمه)

این مخمس که بگفته‌ی دانشمند شهیر آزاد داداش‌زاده «گوهر گرانبهای
از گنجینه‌ی شعر قرون وسطای خاورزمین و در میان آثار ادبی جهان یکی از
زیباترین و جاویدان‌ترین نمونه‌های شعر رباعی حاوی مضامین اجتماعی‌ست»،
معرف رئالیسم جامعه‌گرایی واقف‌است. در میان معاصرینش، هیچ‌یک بانه‌آزهی
او، کثافات و عیب‌های زمانه را این گونه برخ آن نزده و افشان کرده است.
واقف در این انتقادهای برای انسان خواستار صلح و امنیت و تلذذ از
زندگی‌ست و در راه اخذ آن هر مانع و دشواری و قربانی را تحمل‌کنان بجان
می‌خرد و بخود دل‌داری می‌دهد:

مکان مردم نیکو مخوف و ظلمانی‌ست،
چه گنج‌ها به خرابات دهر پنهانی‌ست.

و محبس را «میدان جوانمردان» میدانند.

از این شعر و شعرهای مشابه آن معلوم می‌شود که واقف در مرحله‌ی
تاریکی از تاریخ آذربایجان مسئولیت اجتماعی خود را درک کرده، نسیمی‌وار
وارد مبارزات خونین عصر خود گشته است، حتی زندگی مجلل اشرافی و
مناصب درباری نیز نتوانسته این درک عمیق بشری را در او بکشد و بل که
خدمات درباری او ارزش شخصیت شعری مثبت وی را در زمان خود دو چندان
کرده است.

دو قرن پیش از این - زمان ستمگری‌ها و تاخت و تاز امارت‌ها و امپراتوری‌ها -
چنین واقع‌گرایانه به جهان نگرستن از هر کس ساخته نیست، بویژه از شاعری
غنائی که نمی‌توان چنین انتظاراتی داشت چرا که امکانات لیریسیم محدود است،
و متمدنری واقف، رئالیسم - در معنای معاصر و واقعی آن - نام نمی‌گیرد و او
خنیاگر لیریسیم است و بهمین سبب «رئالیسم خاص» او شایان تدقیق و تقدیر است.

از ویژگی‌های بارز رئالیسم تاریخی واقف، مثبت‌اندیشی و خوش‌بینی است. این جنبه بر تمام سروده‌های او: قوشماها، غزل‌ها، گؤزه‌لله‌مه‌ها و مخمس‌هایش حاکم است. اگر هم عصر او و دادی با بدبینی خاص فیلسوفانه‌ای دفتر شعر غنائی آذربایجان را در این زمان در پوششی ازان‌دوه نگه داشته، واقف با مثبت‌نگری خود بر صفحات تاریخ ادبیات خطوطی زرین نهاده است.

شعر واقف با همین روح خوش‌بینی است که از شعر کلاسیک جدا می‌شود و مرحله‌ی خاصی می‌آفریند و این یکی از جهات پراهمیت رئالیسم اوست.

می‌توان گفت همه‌ی سروده‌های واقف آکنده از نشاط و سرور است و خلاقیت ادبیش بر اساس آن استوار است. و این اساس در زمان خودش که شعر در لاک فلسفه‌ی آندوه و «دنیای پوچ»، خزیده بود، پدیده‌ای نو ظهور و تازه بود.

لیرسم پر حرارت او طرز زندگی سرورآمیز و سرشار از شادمانی و نشاط انسان را با مهارت تصویر می‌کند و عشق عربان و دلدادگی معصومی را ترنم می‌نماید و چنان صریح که برخی‌ها او را شاعر «آلوده به احساس‌های شهوی و سکسی» نام می‌دهند غافل از این‌که محبت و عشق مترنم در آن پاک، معصوم و راک است:

چون کند رقص تو گوئی ببرد نیمه‌ی تن.

زلف افشان شده هر صورت او چون خرمن.

گوشه‌ی چارقد افتد بکنار گردن.

دگمه‌ها باز شود، به، چه قیامت باشد!

این چنین زیبا، خندان و خرامان گردد،

پرده از رخ فکند، زلف پریشان گردد،

هر سحر خیز دودر باغ و گلستان گردد،

عشق او جوشان، پر شور و حرارت باشد. *



همسنگ تو هرگز نگردد هیچ حوری و پری

بی شبهه جانا از ملک بالاتری و برتری.

با هیچ انسانی نمی‌دانم بقا یکسان تودا. * (ترجمه)

گفته شد که این لیرسم پرشور بستگی عمیقی با فولکلور و ادبیات شفاهی و آثار خلاقه‌ی مردم آذربایجان دارد و این یکی دیگر از خصوصیات و جهات بارز و اصلی فعالیت ادبی واقع گرایانه‌ی اوست. زبان شعری او نمونه‌ی کامل زبان رئالیستیست و پاک شده از عناصر نابه‌چار خارجی. و اوزان و قالب‌های مورد بهره‌وری، وزن‌های هجائی ترانه‌های عامیانه‌ی عاشیقیست تلفیق یافته با تابه‌بیر و ترکیبات سنتی جاری ادبیات رسمی.

قربان و خوبشاوندی شعر واقف با آثار خلاقه‌ی عاشیق‌ها در بکار گرفتن فورم و شکل و نیز القاء مضامین و وسائط هنریست که در ساخت شعری و وزن آن بارزتر جلوه می‌کند. در ادبیات رسمی آن زمان، اصرار در سوق باین قربان، نوگرایی و سنت شکنی گستاخانه‌ای بود. واقف این شیوه و ماهیت نوین شعر خویشتن یعنی، الهام از شعر عاشیقی و زبان خلق و عادات مردم را با سنن نیک کلاسیک در آمیخت و اشکالی بدیع از غزلیات و مخمس‌ها و غیره پدید آورد که در ساحه‌ی شعر عروض نیز مرحله‌ی خاصی تشکیل داد.

روشن است که در عرف غزلسرائی مشرق زمین، ارتباط و پیوستگی مضمونی ابیات غزل هدف نیست و جز در برخی از غزل‌های حافظ، فضولی و یا غزل‌های مرامی خطائی، نسیمی و بعض دیگر بدان بر نمی‌خوریم ولی بارزترین جنبه‌ی غزل‌های واقف همین ارتباط مضمونیست که مستقیماً از قوشما‌ها و شعرهای هجائی و خلاقیت اصلی او سیراب می‌شود.

جنبه‌ی دیگر، مادی و مملوس بودن مضمون است که این ویژگی نیز در غزل پیش از واقف پیدان نیست و یا عمومیت ندارد و حالت تصادفی پیدا می‌کند.

می‌توان مطلع‌های چندغزل او را شاهد مثال آورد:

حبیبیم بونزاکتده گیل رعنادن آرتیقسان ...

□ □

ای گل خندان فراغیندان سنین قان آغلارام ...

□ □

آیدین اولسون گوژلریم کیم گلدی یارین کاغیدی

و غیره ...

ولاکن غزلها از نظر تکنیک، اسلوب و آرایش‌های لفظی در مرتبه‌ی پائین‌تری از قوشماها و اشعارهجائی قرار دارند. واقف در اینجا گاهی سنن پوچ و کهنه‌ی شعر کلاسیک را هم حفظ می‌کند:

ریا و کبر و کذب و بخل اولور نایاب ایگیدلرده

تواضع دور، صفا و صدق ایله اسباب ایگیدلرده

توزون کیشی دئیهن کیمسه صداقت صنعتین ایشلر

ندن کی اولما ییبیدیر هیچ کس کذاب ایگیدلرده

هجوم لشکر تکلیف یاران وفاداره

مثال سدا سکندر گر کدیر تاب ایگیدلرده

می‌بینیم که توالی اضافات فارسی ارزش هنری غزل و تاثیر آن را پائین آورده است. و این اسلوب باروح قوشماهای او بیگانه است.

ولی این نقص عمومیت ندارد. واقف چه در غزل‌ها و چه در مخمس‌ها و دیگر ساخته‌های عروضی خود مسائل روزانه‌ی حیات و معیشت را طرح کرده که تا آن زمان بی‌سابقه یا کم سابقه بود. نیز در آنها به مدح والی گرجستان، تعریف محمد حسن خان مشاق، ستایش خان قیزی و غیره بر می‌خوریم که ناشی از روح

مبارز ضد اشغالگرانه و طرفداری از اتحاد خان نشین های آذربایجان و قفقاز است.

در اشعار عروضی وی رویهم تأثیر مستقیم نسیمی و فضولی بیش از هر سیمای دیگر مراحل پیشین ادبیات مشهود است، یکی دو مثال زیر روشنگر مطلب است:

نسیمی در غزل زیر:

نگاریم. دلبریم، یاریم، انیسیم، مونسیم، جانیم،
رفیقیم، همدمیم، عمروم، روانیم، درده درمانیم،
شهیم، ماهیم، دلارامیم، حیاتیم، دیرلیکیم، روحوم،
پناهیم، مقصدیم، میلیم، مداریم، فکرتیم، شانیم،
قمرچهره پری روییم، ظریفیم، شوخوموشنگیم،
سمن بویوم، گل اندامیم، زهی سرو گلستانیم.
لطیفیم، نازیگیم، خوبم، حبیبیم، طرفه محبوبوم،
حجازیم، کعبه و طوروم، بهشتیم، حور رضوانیم ...

ممشوقه را با حجاز، کعبه، بهشت، حور و حتی خداوند مقایسه می کند و واقف همین سخنان را در قویم رئال میریزد و زیبارخ را از پرده های صوفیانه ی اشعار نسیمی در می آورد:

یکدم نظر انداز بر آن لشکر مژگان
بین روی زمین گشته و را تابع فرمان.
تبریز و شکی، گنجه و کابل، همه توران
هم کعبه، مدینه، حلب و جمله ی ایران،
در هیچ محل مثل توجانان ندهد دست.
گر جمع شود جمله ی کفار و مسلمان،
تورات و هم انجیل و زبور، آیت قرآن،

تفلیس، ایروان، شام وجبل، مشهد وکاشان،
 باکو و شماخی یا قوبا و سفاهان،
 گردی همه در بندوداغستان، ندهد دست. * (ترجمه)



نیز مخمس «ندیدم» که تحت تأثیر غزل معروف فضولی به مطلع:
 دوست بی پروا، فلک بی رحم، دوران بی سکون
 سروده شده است نشان دهندهی توجه و نظر واقف به فضولی است.
 همچنین آمدن اسامی شاعرانی نظیر: حافظ، جامی، جلال الدین رومی
 در شمار واقف معلوم میدارد که معلومات رسمی او منحصر به ادبیات کتبی
 آذربایجان نبوده و در آثار قدیمای بیشتر ملل شرق میانه و نزدیک و اقوام همجوار
 آذربایجان مطالعه داشته است:

در ادای وصف رویت ای بت سیمین بدن
 بیشتر از حافظ و جامی دهم داد سخن.
 حق بود شاهد که خواهانم تورا از جان و تن،
 قدر نه نیاس، ای نگار بی وفا، بر من نگرا * (ترجمه)

و ظهور خود را در پروسه ی ادبیات همه ی ملل مسلمان و همجوار مرحله ی
 نو و تازه می دانسته و بیشتر و بهتر از برجستگان شعر کلاسیک در تصویر چهره های
 رجال و واقعی تلاش می نموده است. خود از این روست که میراث ادبی واقف ملهم از
 زندگی، خواست ها و آرزوهای این ملل است. بگفته ی ساموئل گر یگوریان
 مترجم ارمنی آثار واقف: «سخن واقف و احساس های او از اعماق معمولیات خلق
 برمی خیزد و برای همه ی ملل زجر دیده ی آسیا آشنا و خویش است.» و از این
 جهت است که گوئیم واقف در ادبیات جهانی چهره ای مشخص دارد و بگفته ی
 دکتر احمد شفائی مترجم فارسی آثار واقف «بنیانگذار مکتب نوینی در ادبیات
 بشمار می رود.»

خدمات واقف در اعتلای ادبیات آذربایجان و روشنی بخشیدن به ادبیات
 جهانی و ترقی زبان آذربایجانی بیش از آن است که در چند خط نارسا بررسی

شود. حتی محمد اجمیر شاعر شهر معاصر نیز، نتوانسته است ارزش واقف را در تشبیه شاعرانه اش نشان دهد که می گوید: «اگر ادبیات آذری دریا باشد، شعر واقف کشتی بی با عظمت، و واقف خود کاپیتان آن کشتی ست!»

در نشان دادن اهمیت نقش واقف در تاریخ ادبیات آذری، همین بس که بدانیم شاعران غزلگو چهارصد سال است نتوانسته اند از زیر تأثیر مکتب تغزل فضولی بیرون آیند و در مقابل شاعرانی هم که قوشما و شعره جایی می سرایند، مستقیماً پیرو واقف هستند و در پرورش مضامین هنری از آبشخور میراث او سیراب می شوند.



خلاصه آنکه در لیرسم پر شور و واقع گرای واقف، برای انسان صلح و آزامش طلب می شود. اومی خواهد انسان ها برادر و دوست و دور از عداوت و دشمنی باشند. گذشته از آنکه اندرزهای گرانمایی در اشعارش دارد، خونخواران و ستمگران را نیز به صلح و انسانیت دعوت می کند. سعادت و زیبایی انسان را در پرستیدن خوبان می بیند. جسورانه زن را بر تر از خدایان، زورورزان و امیران می انگارد و او را در برابر تجاوزات حقوقی - اجتماعی به عصیان می خواند. جوانب انابهت چهار زندگی را تصویر می کند و به جهات زشت جامعه ی ناساز خود باران نفرت می بارد. و این همه سبب می شود که بتواند بابتکار گرفتن الفاظ سیال و تعبیرات روان و سلیس، در زبان - بگفته ی سلیمان رحیموف نویسنده ی معروف معاصر - «آبشار بلورین» بیافریند که در آن - بزبان احمد جمیل شاعر نامدار معاصر - «باچند مصراع، جهانی بروی خواننده گشودن، دل انسان را به رفعت آوردن و در شهری اندک سخن سترگ عشق را گنجاندن» خاص واقف است.

بستگی به زندگی، مفتون بودن به سنن و عادت خلق، عشق به زیبایی و آرزوها و امیال دنیوی، از عوامل جاودانگی میراث واقف است که در مرحله ی خونی از تاریخ آذربایجان ظهور کرد ولی همیشه بزندگی و آینده ی بشریت خوشبین ماند.

«هنرمندانی وجود دارند که آثارشان هر چند ارزش ادبی خود را حفظ

کرده باشند، باز درد نیای کنونی تنهایادگاری برای موزه‌ها بشمار می‌روند. ولی شعر واقف دچار چنین سرنوشتی نشده و نخواهد شد. در آثار او، بتمام معنی کلمه، روح «درمتن زمان بودن» حکمفرماست، ما شاعر را هنگام عشق ورزیدن، سرور و خشم نیز در کنار خود حس می‌کنیم و هیجان‌ها و افکار او را از آن خود می‌دانیم، آمال‌عالی او امروز نیز برای ما قابل درک است.^۱

نقش ادبی

ای دنیای بی وفا! کوملاپناه
که تخلصش واقف بود، که زبانش
درافشان بود؟
اورا باخاك يكسان کرده‌ای
کوآن مخزن کمال، کو؟
عاشیق واله

تأثیر مکتب واقف در فعالیت ادبی
شاعران آذربایجان و نقش آن در تکامل ادبیات، از زمان زندگی شاعر
مشهود است.
نخست، این تأثیر بر روی بزرگترین قطب شعر اندوهبار کلاسیک زمانش
ملاولی و دادی بود.

ودادی که بیش از صد سال عمر کرد، مدتی در خدمت خان نشین گلستان در ایالت جوانشیر آذربایجان شمالی و در بارهرا کلیوس دوم والی گرجستان بسربرد و نزدیک دوازده سال پس از قتل واقف فوت کرد. در زمان خود در شعر رسمی و کلاسیک شهرت یافته بود. غزلیات، مخمس‌ها و مسدساتش او را شاعری پر قدرت و دانا بقوانین شعری می‌شناساند. مضمون این شعرها ناله، اندوه و حسرت است در پوششی از بدبینی که در شرایط اجتماعی خونین آذربایجان از روح حساس، ساکت و خیالپردازش زائیده است. در غزلیاتش از «دنیای فانی» به «میدان بلا» تعبیر می‌کند که در آن سرخوشتن را «گوی چو گان بلا» ساخته است. و خواننده را به بیزاری از جهان «ادنی صفت» میخواند و سبب همه‌ی فلاکت‌ها را «تقدیر قضا» میداند.

واقف در مباحثه‌ها و مناظره‌هایی که با ودادی کرده، این اندیشه‌ها را به تازیانه گرفته است. یک جا به طنز جلی خود او را از مصاحبت با خان‌ها و حاکمان بر حذر میدارد و آنها را افشا میکند:

در دل خود مهر خان را جای ده
ورنه جانت را شپش‌ها می‌خورند
پای خود را از گلیمت در نیار
گر، بجنبی پوست از تن می‌درند!

دور کن از خاطرت مهر وطن
ور دهد خانت اجازت، گو، ک
دست از قید عم
غیرت و نامور

و جای دیگر با منطق و استدلال

از آه و ناله بر تو عز
خوش باش در جهان،

جاری کنی سرشکغم از دیده دمجم .
چون دلشکسته کودک معصوم و گمشده ! (ترجمه)

یا :

چیست ناله، چیست هجران و فراق ؟
پاك كن چشمانت، از غم دور باش !
برتر از سلطان و خان بشمار خویش،
تا كه هستی در جهان مسرور باش. (ترجمه)

این مناظره ها و نفس گرم واقف در رشد فکری و دادی تأثیر بسزائی گذاشت. چنانکه شعرا و هم از نظر قالب و هم از حیث محتوی بکلی عوض شد ، قوشماها و گرایلیهای ملهم از ادبیات شفاهی با مضمون پر نشاط و آکنده از تحرک، جای غزلیات عروضی اندوهبار و غم انگیز را گرفت :
در این گونه اشعار، و دادی با آزادمنشی، زادگاه خود، دخمی خود و خلق خویش را از حیات پردبدبیهی درباری برتر می شمارد . شکوه دربار و جبروت شهرت و تنعم، نمیتواند از دل او محبت و وابستگی به مردم و وطن را برکند :

و دادی خسته میگوید :
کنون ترك وطن كردم .
دل پیش طبیبان شد
نبد درمان این دردم^۱ (ترجمه)

زیر تأثیر مکتب واقف، شعرا و چنان لطیف و پر مضمون و سرشار شد که شکل ضرب المثل یافت. مثلاً متن اصلی این شعر:

۱ - این سروده ها در ادبیات آذری در اوج آرایش های بدیمی و لفظی قرار دارد.

شکیبائی ندارد دل ،
 پی دلدار می گردد .
 وفاداری نباشد گر ،
 محبت نیست پاینده . (ترجمه)

تأثیر واقف برودادی چنان بوده که وی حتی به استقبال و نظیره سازی بر بیشتر اشعار واقف دسه زد و بعضی از آنها را در ادبیات آذربایجان سنت ساخت و نظیره سازی بر آنها سالها در تاریخ ادبیات دوام یافت.

حوادث سیاسی، هم در اوضاع اجتماعی وهم در زمینه ی ادبیات رله مهمی بازی میکند. قتل خونین واقف نیز تأثیر عمیقی در فعالیت ادبی و دادی بجای گذاشت و نفرت و خشم شدیدی نسبت به محیط دراو ایجاد کرد .

تأثیر مستقیم واقف ، پس ازودادی ، در آفرینش ادبی ذاکر - م - وجد ادبیات هجوی آذربایجان - بچشم میخورد. ذاکر با حدودناشناسی، ته - و ر و جسارت خود، نقصان های زمان را نشان داده و با سلاح های نیرومند خویش شایستگی، خلافت، دها و تنقید، به هجو آنها پرداخته است. غذای قلم بران و تیز ذاکر: عید نوروز، ایام رمضان و محرم، زمان غوغای آخوندها و بازرگانان بقالها، داروغه ها، اعیان ، علما، واعظان و جزاینهاست که هدف نك قلم هجوی اوهستند.

مضامین هجوی وی در قالب های ساده ی قوشما و انواع دیگر شعر هجائی آذری ریخته شده که ذاکر در انتخاب آنها به ارث ادبی واقف تلمیذانه نظر داشته و از آن الهام و نیرو میگرفته است . و حتی برای بهتر القا کردن اندیشه های خود، به استقبال اشعار واقف - که ورد زبان خلق بود - میپرداخته است .

چنانکه از شعر « دورنلار » که و دادی نظیره سازی بدان را بشکل سنت در آورد، سود جسته به تزیینات تزارسم اعراض کرده است :

روز گاری ست اسیر غریتم ، نالانم .
 روز در فکر دیار و شب به اندیشه ی یار .

اما بیشترین تأثیر واقعه را باید در خلاقیت ادبی شاعر رئالیست آذربایجان جنوبی، سید ابوالقاسم نباتی جستجو کرد که در دوران جنگهای خونین ایران و روس زندگی میکرد و ناظر کشاکشهای فتحملیشاه قاجار و تزار روس و شاهد کشتارهای موخشی و بارهای سنگین مالیاتهای جنگی بود.

نباتی - مختصاً به «خان چوپان» - که تذکره نگاران بسبب وجود مضامین فلسفی و رمز و راز عارفانه در اشعارش، او را «درویش مسلک و صوفی مشرب» قلمداد کرده اند، وابسته به فرقه‌ی مبارز «گوران»^۱، منشعب از مسلک مخفی حروفیه بود و به تبلیغ آرمانهای فرقه‌ی خود میپرداخت.

پژوهندگان معدود زندگی نباتی که به این نکته بی توجه بودند، او را گاه صوفی، گاه شیعی و زمانی پان‌ته‌ایست شناخته، زمانی نیز گفته‌اند: «در این حالت بهت و حیرت به هیچیک از فرق مذهبی که آن زمان در شرق رواج داشته نپیوسته و حالات گمگشتگی خود را بیان نموده است»^۲ و او را سرگردان میان مذاهب و طریق صوفیان پنداشته‌اند. غافل از اینکه نباتی نیز همچون سلف خود نسیمی، در تمام طول عمر، فداکارانه از ایده‌های حروفیگری و عقاید فضل‌الله نسیمی تبریزی و بزرگان حروفیه دفاع میکرد و مبلغ فلسفه و جهان بینی مترقی آن بود و در زمان خود تمام‌قرب قطب فرقه‌ی گورانی ارتقا یافت. «کلام» هاغی مقدس او را که به زبانی ساده، شیوا و روان و همه‌فهم و در قالب‌های هجائی سروده، هنوز هم فرقه‌های گورانی در محافل دینی خود با شور و جذبه‌ی خاص مذهبی ترنم میکنند.

نباتی در این اشعار، انسان را خداوند کائنات می‌پندارد و خود را «سر- هویدا» میداند که همه‌ی معجزات پیغمبران در او عیان شده. و به نظریات و موهومات دینی ضربه وارد می‌سازد و انسان را به جستجوی نیکبختی و سعادت و سرور در همین جهان فرا میخواند.

۱ - Goran

۲- مقدمه‌ی دیوان نباتی، چاپ تهران، کتابفروشی ادبیه، ۱۳۴۵

از این روست که نیمی بیشتر از اشعارش حاوی چشم اندازهای از طبیعت زیبای آذربایجان و تعریف زیبارخان و وصف حیات ساده‌ی ایلاتی است .
در میان معاصرانش هیچکدام باندازه‌ی او مفتون دامان سرسبز طبیعت نبوده است .

همه‌ی قوشما، گرایلی و تجنیسات سیال و روانش را این محتوی شکل می‌بخشد و تأثیر مستقیم خلاقیت ادبی واقف در آن بطور بارز و مشخص مشهود است .

نباتی نیز مانند واقف از امکانات نامحدود زبان آذربایجانی سود می‌جوید و تشبیهات و تعبیرات دلنشینی از محاورات خلق بر می‌گزیند و با جسارت و آگاهی بقوانین و رسوم ادبی و بدیعی، وارد زبان رسمی و کتبی میکند . اصطلاحاتی نیز؛ هویلاما، آغجا باغجا، هورلیق و بسیاری از این نوع کلمات از این دست است .

از این رو بیشتر اشعار نباتی شکل ترانه‌های فولکلوریک بخود گرفته‌است مثلاً معروف است که ترانه‌ی مشهور «خان چوبان» در اصل از نباتی است که پس از تفریق آذربایجان بدو قسمت شمال و جنوب از ییلاق کردن با نسوی ارس باز مانده و اندوه خود را بر آن ریخته‌است :

بروید بگوئید به «خان چوبان» ،

امسال به‌مغان نیاید .

که اگر آمد گرفتار خون ناحق می‌شود .

سیل‌ها «سارا»ی مرا از چنگم ربودند... (ترجمه)

نباتی با تأییر پذیری (ونه‌ت‌اید) از واقف جنبش شعر مکتب واقف را در مشرق زمین شکل بخشید و مضامین وصف طبیعت و زندگی عشایری را بر آن افزود و ادبیات آذربایجان را در مسیر واقع گرائی، متکامل و پایدارتر انداخت و توجه شاعران بعدی را به ارث ادبی خود جلب کرد .

نباتی در اشعارش، خود را با واقف مقایسه میکند و در برابر او که نغمه سرای قاراباغ بود، خود را بلبل قاراباغ می‌داند:

من نباتی داغم ، بلبل قاراداغم ،
داغم من سیه دل کرد لاله‌های حمرا را .

نباتی رئالیست با سبایه‌ی اندوه خود، داده‌ی بجا و منطقی اوضاع سیاسی و اجتماعی زمانش بود که نیاز به بررسی جدا و مفصل دارد و اینجا قرض دادن چشم اندازی از تأثیر واقف بر او بود. این تأثیر در وصف‌هایی که نباتی از خوبان میکند، بارزتر است. مثلاً بندهای زیر، که روح شعر واقف در آنها مترنم است:

چشم افتاد به یك ماه جمال
گونه‌اش پاك ، چه خالی دارد.
حلقه - حلقه شده زلف مشکین
لو حش الله قد دالی دارد. (ترجمه)

□ □

صفحه‌ی رخسارش بدرمنور
گسترده بر آن زلف معنبر
دندان‌ش مرواری، دهانش شکر
لبانش عسلین ، با طعم شیرین. (ترجمه)

□ □

که او شیرین جمال است و شکر ریز
به‌عشوه دل‌ریا و غمزه خون‌ریز
به گونه برگ گل، زلفش دلاویز
دهانش يك خزانه از صدف‌ها. (ترجمه)

گنجینه‌ی پر بهای «یراث غنائی سید ابوالقاسم نباتی» اوستایی از زمینه‌ی سرشار مکتب واقف سیراب شده، شعر آذربایجانی را با وج رئالیسم زمانی رسانیده و تکامل بخشیده است.

پس از ظهور نباتی، در تاریخ ادبیات، رئالیسم متکامل «واقف - نباتی» حاکم است و جریان اصلی شعر را تشکیل میدهد. حتی شعرای غزلگو نیز

نمی‌توانند از زیر وابستگی آن بیرون آیند. از شخصیت‌های بارز آن میتوان حیران خانم، سیدعظیم شیروانی، خورشیدبانو ناتوان، محمدباقر خلخالی، شکوهی مراغه‌ای، رضا صراف، لعلی، هیدجی و جز اینها را نام برد که حتی زبان شعریشان بازبان شعری پیش ازواقف جدائی محسوس دارد. برای مثال میتوان مثنوی «تولکوناغلی، یادعلیه» سروده‌ی محمدباقر خلخالی را نمونه داد که بامضمون فولکلوریک و زبان خلقی خود وابستگی مستقیمی بامکتب‌ادبی «واقف-نباتی» دارد و بامثنویهای پیش ازواقف - مثلاً مثنوی «ورقا و گلشاه» مسیحی -- بهیچ روی هم‌سنگ نیست و بامضمون و استیل تکامل یافته‌ی خود نشان میدهد که مکتب واقف-نباتی شعر آذربایجان را هم از نظر محتوی و هم از حیث قالب به‌درومی بلندی از رؤال‌یسم سوق داد و شاعران آذربایجان را مدتها پرستشگر این دو شخصیت گرانمایه‌ی تاریخ ادبیات ساخت. چنانکه شاعر و حکیمی چون سیدعظیم شیروانی به تصویر فداکارها و مبارزات واقف و دیگر یایان علیه آغامحمد خان پرداخت:

شیشه را باریده است از چرخ سنگ فتنه‌ها
بر حصار شیشه لطف حق نگهبان میرود.

درباره‌ی واقف

در جشن دویست و پنجاهمین سالگرد تولد واقف،
سیمای مترقی و واقعی شاعر بهتر و علمی تر نمایانده
شد و نقش سیاسی و ادبی قابل اهمیت وی در مقطع
خاصی از تاریخ آذربایجان توسط خاورشناسان
شرق و غرب روشن گشت و سبب شد که شاعران و
نویسندگان به خلق رمانها، منظومه‌ها، قصه‌ها،
پاوست‌ها و اشعاری در ستایش واقف مبارز و آگاه
بپردازند. از این میان ترجمه‌ی چهار شعر از چهار
شاعر معروف آذربایجانی و مجارستانی را در اینجا
می‌آوریم:

درمیان شمشیرها

واقف! بشبی تاریک، درمیان چکاچاک شمشیرها،
جلادت تو را بمنزل پسین واسپرد
وبهنگامی که توشعرت را بخون سرخ برسنگتخته‌ها نقش زد
کوهها به عزانشستند وآسمان غمین گشت ...
کیست جلادتو، آن ستمگر خونین؟
کدامین مادراو رازاد؟
میدانیم او خیلی پیش از تو آفریده شد...
تو بر جهان ناآمده، راهزنت بود.
پیش از تونسیمی داپوست تن از پاشنه بر کند
و بر سینه‌ی صابر داغ مرگ کشید.

زن فوجيك را چشم گريان گذاشت.

برترانه‌های لورکا زنجير زد

و پتर्फدا زنده- زنده در خاک کرد.

موسا جليل جاودان را در سال‌های جوانی کشت...

آری فرمانروای خونين، شاعر را دوست ندارد.

وقتی دل شاعر می‌جوشد بر سراو توفان می‌بارد،

سنگ‌های سرد زندان و راه‌های بی‌پرگشت

ترانه‌های چندین شاعر سرفراز را خاموش ساخته.

گاه شاهین‌های کوهستان و زمانی مرغان دریا

نغمه‌های سرشار از طغیان او را گوش فرا داده‌اند

هنگامی که تو را همراه فرزندت بداد زدند

جلاد چنین انگاشت که صدائی آتشین برید

غافل از آنکه

خود کامگان شاعر را نمی‌توانند تسلیم کنند.

مروارید دل‌بازی

شاعر آذربایجانی

به واقف

در آغوش شوشا، عروس سرزمینم،
قلل مه‌آلود، فراز ایستاده‌اند.
واقف پای ستیغ آن‌ها برجاست
که مرگ هزمنده افسانه است.

مزارت را اینک شکوفه‌هایی زرین است
— که صدها سال افسرده بودند .
صدای ترانه‌ها را غریو بادی درهم می‌شکند
— که هر گوه‌سفته‌ی سخنش از یک‌خزانه است.

سال‌ها ازم می‌گسلد
و بردل من غمی‌حزین می‌کند.

شعرواقف رامروارید چین می‌کنند
که هر مصراع آن دردانه‌ای است

آوای شاعر از خلل اعصار گذشت
و گنجینه‌ی سخن را بر مردم ارزانی داشت،
چرا که با آتش سوختن را از پروانه آموخته.

شمارا ای دل‌های پرنور و روشن
بادهای سیاه اگر خاموش‌تان سازد
زمستان نارسیده گل‌ها را بخشکاند.
این مرگ نابهنگام را زمانه‌می آورد.

سوختگان زنده اند

وفا و وقار زیبا رخان را ترنم کنان
در شعر هزاران حلقه‌ی محبت بافتی .
واه! که رفتار کج این جهان را
بهنگامی که رهسپار زندان شدی، دریافتی
کدامین شاهین بی بال را آن یار است که کوهستان ها را
پشت سر گذارد؟
قلب من را بین که چه‌ها می‌داند :
در ربایت محمد فضولی من زنده است
و در وقارت نسیمیم و بابکم.

کسانی که خواهند مردمی را بنده سازند
 نخست میبشش را چندپاره می کنند.
 کسانی که خواهند مردمی را بنده سازند
 نخست شاعرانش را پای دارمی برند .

واقف ! تونیز رویاروی جلاد ایستادی
 بدستی شمشیر مصری ، و بدستی دیگر قلم
 از آسمان بر سرت سنگ بارید و گلوله
 گفتی که: من از شوشا رفتنی نیستم.

گفتی که این ستمگری نابجاست.
 گفتی که عزم از جلاد باج خواهد ستاند.
 گفتی که شاعران ، پیش از هر کار
 مرگ جوانمردانه را پذیرا میشوند .

بر تخی بلند عاج نشسته و
 فدای وطن کردم، نگفتی.
 واقف ! تو همانند کوهی باوقار
 برجای ایستادی و دست از جان شستی .

آری ، نازم قانون این جهان کهن را
 - که گذشت سالها آن را باطل نتواند ساخت - ،
 سوختگان در تاریخ پایدارند
 سوختگان زنده اند

در بایست من

نمی دانم از کجا بیابانم ، چگونه سرایم ،
که دلم در برابرت پیشانی بر آستان می ساید ،
و گرما از دل تو می ستاند .
تو عشق من ، شهرت من و در بایست من هستی .
سخن تحفه ئی ست که مرگ را شناسان نیست
- همانند خون سرخی که در درگهای من جاری ست . -
نه ، آواز شمر تو خفه شدنی نیست ،
بسان کبوتری در آسمان پر می کشاید .
واقف من ! زمان در مقابله با تو ناتوان است ،
تو زنده ای ، حتی بهنگامی که من نباشم .

آشیان تو آسمانی درخشان است
وسیزه زاری دلنشین.

توما را می نگری ای مهربان متفکر
و با ما زبان به سخن می گشائی:
ای نغمه سرای آتشین ا
سخنت و خودت چه صمیمی هستید.

برسر سخن آ، ای واقف بر اسرار حیات
ما را از راز زمان آگاهی بخش.
ای لقمان! میدانی که بر عذاب دانست...
درمانی جز شერთ نیست...

برسر سخن آ و مردانگی را بر ما بیاموز
- که مرگ و زندگی ما را نترساند.
که کمر سالها را به سخن بشکنیم
و گام بردیار ابدیت گذاریم.

بعضی ایضاحات

در باره‌ی برخی از اصطلاحات شعر

آذربایجانی که در این کتاب بکار رفته:

□ قوشما :

از انواع شعر هجائی که دستکم از ۳ بند و حداکثر از ۷ بند تشکیل میشود . هر بند چهار مصراع و هر مصراع یازده هجاء دارد و در دو نوع تقطیع ۵+۶ و ۴+۴+۴ رایج است. قافیه‌ها در قوشما چنین چیده میشود :

$a - b - c - b$ و $d - d - d - b$, $e - e - e - b$ و $f - f - f - b \dots$

و در انجام قوشما معمولاً تخلص عاشیق یا شاعر ذکر میشود. قوشما سرائی خاص عاشیق‌هاست. این نوع شعر را واقف وارد ادبیات رسمی کرد و پس از او ودادی ، ذاکر، نباتی و دیگران این بدعت را سنت کردند. از نظر احتیوای مضمون غنائی و رونق بیشتر میتوان این نوع شعر را همردیف « غزل » در ادبیات رسمی دانست.

□ گرایلی :

نوعی دیگر از شعر عاشیقی ست، مثل قوشما ساخته میشود با این تفاوت که هر مصرع آن هشت هجا دارد و در موضوع عشق و زیبایی های طبیعت سروده میشود. این نوع شعر را پس از واقف، نباتی در ادبیات رسمی رایج تر کرد.

□ اوستادنامه :

مرکب از چند قوشماست و در مقدمه ی منظومه های عاشیقی گنجانده میشود و حاوی خطاب های پندآمیز و موضوعات فلسفی و اجتماعی ست.

□ بایاتی :

نوعی از شعر هفت هجائی ست که موضوع آن رازشکوه و شکایت، هجران و غم و عشق و مضامین اجتماعی، تشکیل میدهد و اغلب از یک بند بیشتر نیست و در بین عامه ی مردم شیوع خاص دارد.

□ قوشا یار پاق :

به نوعی از اشعار هجائی اطلاع میشود که در آن علاوه بر قوانین جاری شعری، قافیه های داخلی نیز در هر مصرع بکار رود. واقف نیز به تبعیت از عاشیق ها در این نوع شعر طبع آزمائی کرده است و بعضی از سروده هایش برای عامه ی مردم آشناست.

□ تجنیس :

کاربرد او مونیم ها را بجای قافیه، تجنیس گویند که در ادبیات عاشیقی آذربایجان رواج استادانه و انواع مختلف دارد. عاشیق عسکر را معمولاً پز رگترین تجنیس سرای ادبیات عاشیقی میشناسند که "جیغالی تجنیس" و "دوداق ده یمز" تجنیس های ماهرانه ای دارد.

بعضی منابع واقف‌شناسی

بعد از قتل واقف، در چپاول خانه‌اش،
سجده‌های خطی دیوانش بتاراج رفت و آنچه بمانده‌ها گرد آمد و تدوین شد از
سخنهای ممدود و جنگ‌هائی بود که مردم پیش خود نگه می‌داشتند. ظاهراً
لبار میرزا یوسف قارا باغی - ۶۰ سال پس از قتل واقف - تحت عنوان «واقف
بکر معاصرین» ۷۰ شعر او را چاپ کرد و سبب شد که نام واقف و آثارش به
کره‌های «قارا باغ‌نامه»ی میرزا آدی گوزل بیک، «تاریخ قارا باغ» از میرزا
ل و «گلستان ارم» عباس‌قلی آقا باکیخانوف و «تذکره‌ی نواب» راه یابد.
قبل از قرن بیستم، دو متفکر بزرگ و فیلسوف آذربایجهان، میرزا
ع‌واضح و میرزا فتح‌علی آخوندزاده تلاش زیادی در چاپ آثار واقف کردند
فقط نشدند.

در قرن بیستم بود که توجه بشعر واقف افزون‌تر گشت و دیوانش برای
ن بار در ۱۹۰۷ در «مطبوعه‌ی هاشم‌بیک و زیرف» در باکو چاپ شد.

فریدون کؤچرلی تنها ادیب و مورخ برجسته‌ی آذربایجان در اوایل قرن بیستم، علاوه بر چند مقاله، در کتاب چهار جلدی «مواد تاریخ ادبیات آذربایجان» شرح مفصل زندگی و آثار واقف را آورد. و پس از او نویسندگان و ادبای معروفی مانند محمد سعید اردوبادی، یوسف وزیر چمن زمینلی، عبدالله شائق و حسین مهدی به کار تحقیق در احوال واقف جنبه‌ی علمی دادند.

سلمان ممتاز در سنوات ۱۹۲۵ و ۱۹۳۷ دیوان واقف را ویراسته و چاپ کرد و در سال ۱۹۴۵ پروفیسور حمید آراسلی متن انتقادی دیوان را حاضر کرد. در کتاب «تاریخ مختصر ادبیات آذربایجان» و نیز «تاریخ ادبیات آذربایجان» در قرن ۱۸ و ۱۹، پژوهش‌های علمی در احوال او بعمل آورد که بعدها در کتاب سه جلدی «تاریخ ادبیات آذربایجان» چاپ ۱۹۶۰ کاملتر و دقیقتر کرد.

از این پس در خیلی از کتاب‌ها و مجلات ادبی آذربایجانی، درباره‌ی، زمان، زندگی و آثار واقف بحث‌های علمی و جدی بعمل آمده و حتی توجه آذربایجان شناسان کشورهای دیگر را نیز جلب کرده است. از جمله احمد جمغراوغلو، محقق ادبیات آذربایجان در ترکیه، بتدقیق و تدوین شرح احوال وی پرداخت و کتاب «آذربایجان ادبیاتیندا واقف و ودادی یارادیجیلیغی» را در آنکارا سال ۱۹۵۲ چاپ کرد.

چند سال پیش بمناسبت دویست و پنجاهمین سالگرد تولد واقف جشن گرفته شد که توجه انبوه ادیبان و خاور شناسان را جلب کرد و پژوهش‌های علمی فراوانی، در شرح آثار، احوال و افکار و معاصرین وی بعمل آمد و نکات باریک فراوان زندگیش روشن شد و آثارش به اکثر زبان‌ها برگردانده شد.

از جمله ترجمه‌ی فارسی گزیده‌ی آثارش از دکتر احمد شفائی چاپ شد. بفارسی عباس زمانوف در تهران مقاله‌ای در «دفترهای زمانه» ی آقای سیروس طاهباز چاپ کرد و یاد داشت هائی نیز از نگارنده در هفته‌نامه‌ی «هنر و اجتماع» چاپ تبریز درج شد.

از آثار ادبی مهم میتوان رمان «در میان دو آتش» از یوسف چمن زمینلی

و نمایشنامه‌ی منظوم «واقف» از صمد و ورغون را در شرح زندگی و مبارزات شاعر نام برد .



در تدوین این وجیزه علاوه بر منابع یادشده‌ی بالا، به‌ماخذ قابل دسترسی زیر نیز مراجعه شده است:

- «تاریخ سر جان ملکم، ج ۲
- «ناسخ التواریخ»، جلد قاجار
- «خواجehی تاجدار»، چاپ مجله‌ی خواندنیها، تهران.
- ماده‌ی «آذری» و «واقف» در انسیکلوپدی اسلام چاپ آنکارا
- مجله‌ی «الأخ» قارداشلیق، چاپ بغداد ۱۹۶۸
- مجله‌ی «آذربایجان»، شماره‌های مخصوص واقف ۶۹-۱۹۶۷
- هفته نامه‌ی «ادبیات و اینجه صنعت»، شماره‌های مخصوص واقف سال ۶۹-۱۹۶۷

- کتابهای کلاسی «ادبیات» چاپ باکو
- دیوان نسیمی (نسخه‌ی خطی)
- دیوان شاه اسماعیل خطایی چاپ باکو
- دیوان فضولی چاپ تبریز-باکو
- دیوان ودادی چاپ باکو
- دیوان ذاکر چاپ باکو
- «تورک ساز شاعیرلری» آنکارا ۱۹۵۲
- دیوان نباتی چاپ تبریز-تهران-باکو
- «آذربایجان شفاهی خلق ادبیاتی» باکو ۱۹۷۰
- «اسکی تورک ادبیاتیندا نثر» استانبول ۱۹۶۴
- «تورنکلی ادبیات و کمپوزسیون بیلگیلری» آنکارا ۱۹۶۴
- «شرقیات مجموعه‌سی» استانبول، فاکولته‌ی شرق شناسی
- «آذربایجان شفاهی خلق ادبیاتینا دائر تدقیقلر» ج ۳ باکو ۱۹۶۸

نشریهی « زبان و ادبیات ترک » ، دانشگاه استانبول
 مجلهی « اخبار آکادمی علوم آذربایجان شوروی » ، سری « زبان
 و ادبیات » ، باکو
Azerbaijani poetry, an anthology, M. / 1969